

جزوه درس آشنایی با قرآن مجید (۲)

مصطفی فروتن تنها

دانشگاه فرهنگیان، پردیس شهید باهنر بیرجند / ترم بهمن ۹۴

فهرست مطالب:

۱	یک. مقدمات
۵	دو. آیا همه علوم در قرآن موجود است؟
۶	سه. محکم و متشابه
۱۱	چهار. ناسخ و منسوخ
۱۵	پنج. ترجمه قرآن
۲۷	ششم. آشنایی با انواع تفاسیر

یک. مقدمات

معنای تفسیر:

- از نظر لغوی به معنای روشن کردن معنا یا پرده‌برداری از لفظ یا جمله‌ی مشکل است.
 - در اصطلاح، تفسیر قرآن به دانشی گفته می‌شود که انسان را با معانی و معارف آیات قرآن، آشنا می‌کند.
- اولین مفسر قرآن، شخص پیامبر (ص) است زیرا یکی از وظایف آن حضرت، تعلیم و تبیین قرآن برای مردم بوده است: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل / ۴۴): و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم، آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی.
- همچنین برخی از آیات قرآن توسط اهل بیت پیامبر (ص) تفسیر شده‌اند؛ اما در عین حال، در مورد برخی آیات، هیچ تفسیری از معصومین (ع) به دست ما نرسیده است. تفسیر در ابتدا به صورت شفاهی بوده و در دوره‌های بعدی، تفاسیر به صورت کتبی نوشته شدند.

چرا نیازمند تفسیر قرآن هستیم؟ (بعضی علل نیاز به تفسیر)

- (۱) ناآگاهی از معنای واژگان قرآنی: قرآن کریم از واژگان رایج در میان عرب‌زبانان زمان نزول استفاده کرده است، ولی حتی مردمان اهل یک زبان، نوعاً از معانی مختلف همه واژگان آن زبان، آگاه نیستند و چه بسا در موارد فراوانی برای فهم عبارات یک متن، نیازمند تحقیق و تفحص از معنای واژگان باشند.
- الف. مخاطبان صدر اسلام:** در خصوص واژگان قرآن نیز بررسی‌های قرآنی و تاریخی نشان می‌دهد که حتی در زمان نزول نیز پاره‌ای از واژگان قرآنی برای بعضی از مخاطبان اولیه آن (صحابه پیامبر (ص)) مبهم بوده است. در این گونه موارد، برای فهم آیات قرآن، نیازمند تلاش برای دستیابی به معنای آن واژه‌ها هستیم و این، یک تلاش تفسیری محسوب می‌شود. حتی در صدر اسلام، بعضی از صحابه، معانی برخی کلمات قرآن را نمی‌دانستند.

ب. مخاطبان دوره‌های بعد: زبان، یک موجود زنده و پویاست و در حال تغییر و تحول دائمی است. حتی برخی عرب‌های معاصر نیز معنای بعضی واژگان قرآن را نمی‌دانند، چرا که بعضی کلمات قرآن، در زبان عربی معاصر، کاربردی ندارد یا معنای آن عوض شده است.

۲) ناآگاهی از فضای نزول: در پاره‌ای موارد، ناآگاهی از فضای نزول و شأن نزول، معنا و مقصود آیه را در هاله‌ای از ابهام فرو می‌برد و سبب نیازمندی به تفسیر می‌شود؛ آشنایی با فرهنگ عرب در عصر نزول، می‌تواند به فهم بهتر برخی آیات، کمک قابل توجهی نماید. برای نمونه، قرآن از شتر به عنوان یک آیه و نشانه برای تفکر یاد کرده و در جایی دیگر، کاربری لباس را حفظ از گرما دانسته است. طبیعتاً فردی که در مناطق سردسیری زندگی می‌کند تصور خاصی از شتر نداشته و صرفاً در باغ‌وحش یا در رسانه‌ها چنین حیوانی را دیده است. توضیح اهمیت جایگاه شتر در زندگی اعراب صدر اسلام اعم از سفر، باربری، شیر، گوشت و ... می‌تواند به فهم این آیه کمک کند. در این صورت است که این مسلمان مثلاً سوئدی می‌فهمد هر حیوان یا نعمتی که نقش اساسی در زندگی او دارد، شایسته تفکر بوده و نباید تکرار و عادت به آن نعمت، مایه فراموشی الهی بودن آن شود. همچنین ممکن است این سوئدی، به علت آنکه گرمای شدید را هرگز درک نکرده متوجه نشود که چرا قرآن کاربری لباس را حفظ از گرما دانسته است! برای تفسیر این آیه باید به وی توضیح داد که لباس به همان اندازه که در مناطق سردسیر برای محافظت تن در برابر سرما استفاده می‌شود، در گرمای سوزان صحرا نیز محافظتی لازم برای بدن است.

۳) وجود معارف عمیق و فشرده: قرآن، معارف زیادی را در قالب و حجمی محدود قرار داده است و گاهی یک جمله آن، دارای لایه‌ها و سطوح و معانی باطنی متعددی است. این معارف را نمی‌توان با یک نگاه سطحی و گذرا به دست آورد و لازمه آن تعمق و تفسیر دقیق آیات است.

۴) لزوم تفسیر به روز قرآن و پاسخ به سؤالات جدید: اعتقاد ما بر این است که قرآن برای همه زمان‌ها و مکان‌ها و تا قیامت، معتبر و منبع اصلی دین است. قرآن کریم، مطالب و قواعد کلی برای هدایت بشر بیان کرده است، اما از آنجاکه زندگی انسان در هر عصر، دست‌خوش تحول می‌گردد و نسل‌ها و حوادث نو می‌شوند، برای پاسخ‌گویی به سؤالات و تنظیم زندگی جدید بر پایه قرآن، نیازمند تفسیر نوین قرآن هستیم؛ به عبارت دیگر، قرآن پاسخگوی نیازهای بشر در طول تاریخ است. پس لازم است در هر زمان، نیازها و پرسش‌های بشر بر قرآن عرضه گردد و پاسخ‌های مناسب دریافت شود و این با تفسیر نوین از قرآن حاصل می‌شود.

۵) سبک خاص قرآن در بیان مطالب: قرآن در بیان موضوعات، مطالب مربوط به هر موضوع را به صورت متمرکز بیان نکرده است. برای یافتن نظریه قرآن درباره یک موضوع خاص (مثلاً شفاعت)، باید آن را لابه‌لای آیات و سور مختلف جستجو کرد و سپس به جمع‌بندی آن‌ها پرداخت. در مورد برخی آیات، قرینه‌های پیوسته و ناپیوسته‌ای وجود دارد که برای فهم صحیح این آیات باید این قراین را دید. ممکن است در آیه‌ای، بحثی به صورت کلی مطرح شده و در سوره‌ای دیگر، استثنائات و شرایط خاص آن، بیان شده باشد.

انواع تفسیر قرآن از نظر شیوه نگارش:

- تفاسیر قرآن از نظر شیوه نگارش به دو نوع ترتیبی و موضوعی تقسیم می‌شوند.
- تفسیر ترتیبی: مفسر قرآن در تفسیر ترتیبی، آیات قرآن را از آغاز تا به آخر، آیه به آیه شرح و تبیین می‌کند. اکثر تفاسیر قرآن به شیوه ترتیبی نوشته شده‌اند. مثل:
 - تفسیر نور، حجت‌الاسلام قرائتی
 - تفسیر نمونه‌ایت‌الله مکارم شیرازی

○ تفسیر المیزان علامه طباطبایی

• تفسیر موضوعی: مفسر ابتدا به جمع‌آوری آیات مربوط به موضوعی معین پرداخته، سپس به شرح و تبیین و استخراج معارف و مقاصد و جمع‌بندی آن‌ها می‌پردازد. این شیوه تفسیرنویسی هنوز در ابتدای راه است و در حدود یک‌صد سال اخیر، اقبال ویژه‌ای به آن شده است. موضوعات بررسی شده ممکن است کلی یا جزئی باشند: خدا، آخرت، اخلاق، پیامبران، روابط دختر و پسر، اختلافات خانوادگی و قرض‌الحسنه از جمله این موضوعات هستند که آیاتی از قرآن به آن‌ها اختصاص دارد. از جمله تفاسیر موضوعی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

○ تفسیر موضوعی آیت‌الله جوادی آملی

○ منشور جاوید آیت‌الله جعفر سبحانی

○ پیام قرآن آیت‌الله مکارم شیرازی

چرا قرآن به صورت موضوعی نازل نشده است؟

میان آیات یک سوره، ارتباط پاراگرافی وجود دارد؛ یعنی مثلاً در یک سوره بحثی در مورد منافقین گشوده می‌شود و چند آیه ادامه پیدا می‌کند و بعد، این بحث در نقطه‌ای تمام می‌شود. در جای دیگر همین سوره، بحث درباره خلقت آدم (ع) شروع می‌شود و بعد مباحثی پی‌درپی می‌آید که کاملاً مرتبط به این بحث هستند که به آن، ارتباط پاراگرافی می‌گوییم. ارتباط پاراگرافی، کاملاً در سرتاسر قرآن وجود دارد؛ یعنی هر پاراگراف (بند) به یک موضوع اختصاص دارد. اما منظور ما از اینکه قرآن به صورت موضوعی نازل نشده، این است که چرا مثلاً قرآن، تمام بحث‌های خود را در چند موضوع محدود، مشخص و معین و تفکیک‌شده بیان نکرده و در اکثر سوره‌ها، موضوعات متعدد و پراکنده‌ای مطرح شده است؟ به این سؤال، پاسخ‌های متفاوتی می‌توان داد:

○ **پیش‌گیری از ذهنیت غلط درباره محدودیت موضوعی قرآن**: نزول قرآن به صورت موضوعی، ممکن است این تصور را در ذهن مخاطب به وجود آورد که موضوعات قرآن مثلاً محدود به همین پنج مورد است در حالی که اکنون، قرآن موضوع‌بندی خاصی ندارد و می‌توان ده‌ها و صدها موضوع از درون آن استخراج کرد.

○ **استفاده از شیوه آموزشی همپای مردم (نزول تدریجی)**: قرآن با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون صدر اسلام، نازل شده است. هدایت افکار و بیداری وجدان‌ها ایجاب می‌کند که از یک موضوع در موارد مختلف و پی‌درپی سخن به میان آید. قرآن به تناسب تغییرات جامعه و شرایط جدید ایجاد شده، مطالب مختلفی مطرح کرده است و تهدید و تشویق کرده و راه نشان داده است و چنین کاری، مستلزم پرداختن به موضوعات مختلف و گاه، تکراری و درهم‌تنیده است. حوادث، این‌گونه نیستند که به صورتی موضوعی اتفاق بیفتند! علاوه بر آموزش تدریجی مردم، چنین روشی، حمایت و قوت قلبی برای پیامبر (ص) در مقابل آزارها، تهمت‌ها و تمسخرها بود.

○ **برای تلنگر زدن**: گاه در یک متن، اندیشه‌های گذشته درو می‌شود و محصول آن‌ها را جمع می‌کنیم و در یک سیلو قرار می‌دهیم و هر زمان که افرادی احتیاج داشتند از اندیشه بشری سود ببرند، مقدار زیادی اندیشه داریم که افراد می‌توانند از آن سیلو برداشت کنند. این یک حالت قضیه است. یک حالت دیگر قضیه این است که ما به جای این کار، متون را انباشته کنیم از تحریک‌ها و انگیزش‌ها و چاشنی‌هایی که باروت تفکر بشر را یک‌دفعه منفجر می‌کند و انسان را در هر لحظه وادار به اندیشه کند؛ بنابراین به جای

اینکه حاصل اندیشه را انبار کنیم، مقدار زیادی آغازگر و محرک اندیشه را در معنای خودمان توزیع می‌کنیم. در نتیجه هر انسانی که قرار است بیندیشد و با این متن، سر و کار پیدا می‌کند، با محرک‌هایی مواجه می‌شود که اندیشه او را به جولان و حرکت درخواهد آورد. تفاوت این دو، تفاوت بین آموختن ماهیگیری و دادن ماهی است. البته این دو هر کدام محاسن و معایبی دارند. پس می‌توان گفت قرآن یک متن اندیشه برانگیز است. قرآن به دنبال این نیست که نقش یک کتاب درسی و درسنامه را بازی کند که بر اساس یک طرح درس، جلسه‌بندی شده و برای هر جلسه، موضوع خاصی قرار داده و بر اساس آن صحبت کند. چنین هدفی برای کتب آسمانی دنبال نمی‌شود. درحالی‌که از طرف دیگر، مکرراً و مکرراً، امر به تدبیر در قرآن داریم. امر به تدبیر، دقیقاً همین است که دائماً انسان‌ها را وادار به تفکر و تدبیر کنیم و این به عنوان یکی از اهداف اصلی است که در قرآن کریم مطرح است.

یکی از ویژگی‌های مشترک متون اندیشه‌برانگیز، وجود گسل در آن‌هاست. معنی این حرف این است که باید ذهن ما را به اندیشیدن عادت بدهد. اندیشیدن کاری سخت و انرژی‌بر است و به همین دلیل افراد از آن گریزان هستند. این همه تأکید بر افلا تعقلون و افلا یتدبرون... ناظر به این است که انسان‌ها به دلیل راحت‌طلبی، از تدبیر و تفکر کردن می‌گریزند؛ بنابراین یک متن اندیشه‌برانگیز باید مسیری را دنبال کند که ذهن را از حالت حاضر و آماده‌خوری و پخته‌خوری بیرون آورده و آن را درگیر یک چالش کند. به همین دلیل است که قرآن، بخش‌هایی از داستان‌ها را ذکر نمی‌کند.

شرایط مفسر:

مهم‌ترین شرایطی که مفسر قرآن باید آن‌ها را داشته باشد عبارت‌اند از:

(۱) آشنایی با زبان و ادبیات عرب: گام نخست در راه شناخت معارف قرآن، یادگیری زبان عربی است که شامل علوم لغت، صرف و نحو، بلاغت و قرائت می‌شود. حتی آشنایی سطحی با زبان عربی، در برخی موارد باعث برداشت معنایی نادرست از آیات می‌شود.

مثال: و من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه (نساء/ ۴۶): هدایت شدند (غلط) - یهودی شدند (صحیح)

(۲) شناخت اسباب نزول: مراد از اسباب نزول، حوادث و پرسش‌هایی است که در عصر نزول وحی رخ داده و به تناسب آن‌ها، آیاتی بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است. عدم توجه به اسباب نزول در تفسیر برخی آیات، ما را با مشکلات جدی مواجه می‌کند. همچنین مفسر باید با علوم حدیث و رجال آشنا باشد تا صحت و سقم روایات و نقل‌های تاریخی اسباب نزول را بتواند تشخیص دهد.

(۳) آگاهی از سیره و روایات معصومان (ع): بسیاری از احکام در قرآن به صورت کلی آمده است. برای شناخت جزئیات احکام نماز، روزه، زکات، حج، معاملات، ازدواج و... نیازمند مراجعه به روایات هستیم. همچنین جزئیات مسائل آخرت و قصه‌های قرآن و معانی عمیق و باطنی بسیاری از آیات نیز در روایات ذکر شده است. قرآن می‌فرماید:

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» (عبس/ ۲۴): پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.

معنای ظاهری طعام، همان خوراک و غذای جسمی است اما در روایات، به خوراک معنوی، یعنی علم نیز تفسیر شده است. در نتیجه انسان باید به علم خود بنگرد که آن را از چه کسی می‌گیرد.

(۴) پرهیز از پیش‌داوری و تفسیر به رأی: مفسر باید تا جای ممکن، پیش‌فرض‌های قبلی ذهن خود، از جمله نظرات شخصی خود و سایر افراد در زمینه‌های مختلف را کنار بگذارد و با هدف کشف معانی و تفسیر قرآن با استفاده از مقدمات و علوم معتبر، رو به قرآن آورد نه اینکه از قبل، نظریه و میل شخصی خود را تعیین کند و سپس با تلاش

تکلف‌آمیز بخواهد تأییداتی از قرآن برای نظریه خود پیدا کند. این تعامل غلط با قرآن، تفسیر به رأی نام دارد که به شدت در روایات از آن نهی شده است.

۵) شناخت علوم قرآن: به کلیه علوم و ابزارهایی که مقدمه‌ای برای شناخت قرآن هستند، علوم قرآنی می‌گویند. سور مکی و مدنی، تاریخ قرآن، کیفیت نزول وحی، محکم و متشابه، تفسیر و تأویل و ... از جمله علوم قرآنی محسوب می‌شوند. چه بسا اگر آیه‌ای مدنی را مکی بدانیم، معنایی که از آن برداشت می‌شود کاملاً تغییر کند.

۶) جامع‌نگری: مفسر برای کشف نظر قرآن درباره یک موضوع خاص باید نگاه جامعی به آیات داشته و تحقیق همه‌جانبه‌ای انجام دهد. آیات قرآن در بعضی موارد، به صورت عام و کلی یا به صورتی مجمل (خلاصه)، قضیه‌ای را مطرح می‌کنند و در آیات دیگر، همین مطلب به صورت جزئی و تفصیلی ذکر شده و اجمال آن رفع می‌شود. به همین دلیل است که تفسیر قرآن به قرآن، مورد توجه علما قرار گرفته است چرا که برخی آیات قرآن، ناظر بر برخی دیگر و مکمل آن‌ها هستند.

۷) آگاهی از علم منطق: مفسر قرآن، پیش از ورود به این عرصه خطیر باید به فراگیری علم منطق و هر علمی روی آورد که فکر و اندیشه را از خطا و مغالطه، حفظ کند. چه بسا مفسری، دو آیه نامربوط به هم را در کنار هم قرار داده و از آن، نتیجه‌ای غلط بگیرد؛ یا آنکه با نقل بخشی از آیه و تقطیع نادرست آن، زمینه برداشت غلط از آیات را فراهم آورد. آشنایی با منطق، مفسر را از افتادن در چنین دامی حفظ می‌کند.

دو. آیا همه علوم در قرآن موجود است؟

برخی (مثل غزالی، سیوطی و...) بر این باورند که همه علوم، حتی علوم طبیعی مثل شیمی، فیزیک، کیهان‌شناسی و... در قرآن موجودند. ادله این گروه در دو دسته است:

۱) ادله قرآنی:

ما فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ (انعام / ۳۸): ما هیچ چیزی را در کتاب، فروگذار نکرده‌ایم. لا رَطْبٍ وَ لا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ (انعام / ۵۹): هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ (نحل / ۸۹): و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم. از طرفداران این نظر می‌پرسیم پس چرا ما صراحتاً این علوم را در قرآن نمی‌بینیم؟ می‌گویند عدم الوجدان لا يدل علی عدم الوجود: اینکه شما پیدا نمی‌کنید دلیل بر عدم وجود این علوم در قرآن نیست. نیافتن دلیل بر نبودن نیست.

۲) روایات، گزارش‌های تاریخی و اقوال صحابه:

صحابه: ابن مسعود می‌گوید هر کس علم اولین و آخرین را می‌خواهد پس باید در قرآن جستجو کند و مطالب آن را زیر و رو کند.

امامان (ع): طبق فرمایشات امامان (ع)، آن‌ها علم گذشته، حال و آینده را دارند و آن را از همین قرآن استخراج کرده‌اند. در بعضی نقل‌ها نیز آمده است که ما اسامی بهشتیان و جهنمیان را از همین کتاب قرآن بیرون می‌آوریم.

مثالی از ادعای این دانشمندان: عمر پیامبر (ص) یعنی ۶۳ سال در قرآن ذکر شده است. چگونه؟ در سوره ۶۳ قرآن یعنی سوره منافقون، آیه آخر آمده است:

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (منافقون / ۱۱): و [الی] هر کس اجلش فرا رسد، هرگز خدا [آن را] به تأخیر نمی‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

بعد از این سوره، سوره تغابن به معنای حسرت و خسارت آمده است. (اشاره به حسرت بعد از وفات پیامبر (ص)!)

در مقابل این نظر افراطی، نظر دیگری هم وجود دارد:
در قرآن کریم، همه علمی که در ارتباط با هدف این کتاب آسمانی است، آمده است. هدف این قرآن، هدایت انسان‌ها و رساندن آن‌ها به کمال و انسان‌سازی است.
پاسخ ما به نظر افراطی:

- کلیه آیات گفته شده، دلالت بر عموم می‌کند. عموماً را باید متناسب با خودش معنا کنیم. اگر مسئله داروخانه‌ای بگویند اینجا همه چیز داریم یعنی نان هم دارد؟ خیر. منظور این است که همه نوع دارو داریم. در مسئله هدایتگری هم قرآن امری را مضایقه نکرده و بیان عظیمی (تبیان) دارد. حتی «کل شیء» در برخی موارد آمده و به همین معناست. مثلاً در داستان ذوالقرنین آمده است:
إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (کهف/ ۸۴): ما در زمین به او امکاناتی دادیم و از هر چیزی وسیله‌ای بدو بخشیدیم.
- آیا مثلاً منظور این است که چیزهایی که در کرات دیگر بود را هم به او دادیم؟ نه.
- از سوی دیگر، مراد از «کتاب مبین» می‌تواند «لوح محفوظ» باشد که به معنای گنجینه علمی خداست نه این قرآن.
- اساساً و اولاً و بالذات، قرآن برای بیان اصول علمی نیامده ولی این امر، منافاتی با وجود برخی اشارات به علوم طبیعی و برخی حقایق علمی در قرآن ندارد:
- حرکت زمین: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا (نبأ/ ۶): آیا زمین را گهواره‌ای نگردانیدیم؟
جاذبه: أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا (مرسلات/ ۲۵): مگر زمین را محلّ اجتماع نگردانیدیم؟
کفاتا: محکم قبض کردن و به شدت گرفتن / با سرعت زیاد حرکت کردن
- روایات اهل بیت در مورد علم خود و اسامی بهشتیان و جهنمیان: ائمه ابزارها و صلاحیت‌های خاصی دارند که می‌توانند این مسائل را از قرآن استخراج کنند؛ اما ما آن ابزار و طهارت قلب ائمه را نداریم. (لا یمسه الا المطهرون)
- منظور صحابه در گفته‌هایشان، معارف، دین‌شناسی و مبدأ و معاد و این‌ها بوده نه فیزیک و شیمی.
پس ادله طرفداران وجود همه علوم در قرآن، کافی نیست.

سه. محکم و متشابه

محکم و متشابه، یکی از مهم‌ترین و بحث‌انگیزترین مباحث علوم قرآنی است. خداوند متعال در آیه هفتم سوره آل عمران، به صراحت اعلام کرده است که قرآن کریم در کنار آیات محکم که اساس این کتاب الهی را تشکیل می‌دهد، بر آیاتی دیگر مشتمل است که متشابهات نامیده می‌شود. از این آیه استفاده می‌شود که متشابهات به‌گونه‌ای هستند که فتنه‌انگیزان می‌توانند با بهره‌گیری نادرست از تأویل آن‌ها، عده‌ای را گمراه سازند. فرقه‌های گمراه در میان مسلمانان، گاهی با تمسک به این آیات بر عقاید باطل خود، لباس حق پوشانده‌اند.

محکم و متشابه در لغت

محکم، اسم مفعول از باب افعال و از ریشه «حکم» است. حکم یک اصل دارد و آن، منع است. حاکم را نیز از آن جهت حاکم گویند که از ظلم، منع می‌کند. به آهنی که در لگام اسب است، حَکَمَه گفته می‌شود چون حیوان را از سرپیچی باز می‌دارد. حکمت را نیز از آن جهت حکمت نامیده‌اند که مانع جهل است و نیز انسان‌ها را از بدی باز می‌دارد. کلام را نیز وقتی محکم گویند که خودش بدون نیاز به غیر، گویا باشد.

متشابه از ریشه شبه به معنای مثل و مانند است. وقتی دو چیز به هم شبیه باشند می‌گویند: تَشَابَهَ الشَّيْءَانِ. به اموری متشابه گفته می‌شود که متمائل و نظیر یکدیگرند. همچنین به امور مشکل هم متشابه گفته می‌شود. البته این معنا، خود به معنای اول باز می‌گردد چون به جهت تمائل و مشابهتی که بین دو چیز وجود دارد، در آن‌ها التباس و اشتباه به وجود می‌آید و تمیز حق از باطل، مشکل می‌شود.

محکم و متشابه در اصطلاح علوم قرآنی

دانشمندان علوم قرآنی، درباره معنای محکم و متشابه در قرآن، اقوال متفاوتی ارائه کرده‌اند که بعضی از این اقوال، گاه متضاد و متناقض است. زرکشی در البرهان و سیوطی در الاتقان نزدیک به بیست قول در تعریف محکم و متشابه آورده‌اند! برخی از مهم‌ترین این نظریات را مطرح می‌کنیم:

(۱) مراد از محکمت، آیات فقهی و مراد از متشابهات، آیات دیگر قرآن است.

نقد: برخی آیات فقهی قرآن نیز متشابه و چندپهلوهستند.

(۲) آیات محکم، آیاتی هستند که تنها یک معنا داشته باشند و آیات متشابه آیاتی است که بر چندین معنای گوناگون حمل شود.

نقد: برخی آیات محکم نیز چندمعنا هستند و همه آن احتمالات و معانی، محکم‌اند.

(۳) محکم، آیاتی است که با عقل قابل درک است و متشابه، آیاتی است که با عقل، قابل درک نباشد؛ مانند شمار رکعات نماز.

نقد: تعداد رکعات نماز اصلاً در قرآن ذکر نشده که حالا بخواهیم آن را محکم یا متشابه بدانیم.

(۴) محکمت آیاتی هستند که ظاهرش منظور باشد و متشابهات، آیاتی است که ظاهر آن‌ها منظور نباشد و به تأویل نیاز داشته باشد.

(۵) محکم آن است که مراد آن با تفسیر یا تأویل، معلوم می‌شود و متشابه آن است که خداوند، علم آن را به خودش اختصاص داده است؛ مانند زمان قیامت و حروف مقطعه.

نقد: هیچ‌آیه‌ای در قرآن وجود ندارد که حتی اندکی از معنای آن را ندانیم. در غیر این صورت، هدف نزول از آن آیات چیست؟! چرا باید آیه یا آیاتی نازل شود که اصلاً نمی‌توانیم و قرار نیست معنای آن را بفهمیم؟!

احکام و تشابه، وصفی برای الفاظ

لفظی که برای معنایی وضع شده:

الف. یا در آن، احتمال معنایی دیگر نمی‌رود: در این صورت به آن نص می‌گویند.

ب. یا در آن، احتمال معنای دیگری هم وجود دارد که در این صورت، دو حالت پیش می‌آید:

ب-۱. یا یکی از آن دو معنای محتمل بر دیگری رجحان دارد: در این صورت، لفظ را نسبت به معنای راجح، ظاهر و نسبت به معنای مرجوح، مؤول می‌نامند. مثلاً لفظ «ید»، معنای ظاهرش همان «دست» است ولی معنای مؤولش «قدرت» است.

ب-۲. یا اینکه هیچ‌کدام از آن دو معنای محتمل، بر دیگری رجحان ندارد که در این صورت، لفظ را نسبت به هر یک از آن معانی، مجمل می‌گویند. مثلاً شیر هم به معنای حیوان شیر ممکن است باشد و هم به معنای شیر آب؛ بنابراین لفظ «شیر» به‌تنهایی اگر بیاید، مجمل است و احتمال هر یک از معانی برای آن، ۵۰ درصد است.

بنابراین لفظ نسبت به معنا، یا نص یا ظاهر یا مجمل و یا مؤول است.

نص و ظاهر = محکم

مجمل و مؤول = متشابه

احکام و تشابه، وصفی برای معانی

این دیدگاه بیش از آنکه به الفاظ و قابلیت و عدم قابلیت آن‌ها برای پذیرش معانی مختلف بنگرد، به معانی و قابلیت و عدم قابلیت آن‌ها برای ایجاد شبهه و فتنه‌انگیزی در بین مردم می‌اندیشد؛ بنابراین ابهام یا اجمال در الفاظ، دلیل بر متشابه بودن نیست، همچنین محکم و متشابه، اختصاصی به الفاظ نخواهند داشت بلکه شامل ترکیب‌ها و جملات نیز می‌شوند. به‌عنوان مثال در عبارت «جاء ربك» هیچ اجمال و ابهامی در معنای «جاء» و «رب» وجود ندارد بلکه نسبت دادن «آمدن» به خداوند است که دارای تشابه است. علامه طباطبایی چنین نظری درباره محکم و متشابه دارند؛ بنابراین آیات متشابه، آیاتی‌اند که بین چند معنا مشتبه است و با صراحت می‌دانیم که تنها یکی از آن معانی مراد است، اما خواننده در اینکه کدام یک از آن معانی مقصود است شک و تردید می‌کند؛ اما می‌دانیم که آن معنای واحدی که مقصود خداوند است با اصول مسلم قرآن بیگانه نیست؛ بنابراین معنای آیات متشابه به وسیله اصول مسلم قرآن یا همان آیات محکم، روشن می‌شود؛ بنابراین، قرآن، خود مفسر خویش است و بعضی از آیاتش، اصل و مرجع بعضی دیگر است.

نمونه‌هایی از آیات محکم

غالب آیات محکم در دسته‌های زیر، جای می‌گیرند:

- (۱) آیاتی که بر اصول و قواعد اساسی دین دلالت داشته باشند، به نحوی که در گذر زمان دست‌خوش دگرگونی نشوند: مانند ایمان به خدا، فرشتگان، کتب آسمانی، روز قیامت و ...
- (۲) آیاتی که دال بر اصول و قواعد کلی اخلاق و فضایل انسانی و با فطرت، مطابق باشند و عقل، به حسن آن‌ها حکم کند؛ مانند:

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ (اسراء / ۳۴): و به پیمان [خود] وفا کنید.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ (نحل / ۹۰): در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا (نساء / ۵۸):

خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها (امانت‌ها) را به صاحبان آن‌ها رد کنید.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا (احقاف / ۱۵):

و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم.

(۳) آیاتی که بر قبح و زشتی رذایل اخلاقی چون ظلم، خیانت و ... دلالت دارد؛ مانند:

فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا (اسراء / ۲۳): کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار؛ و بر آن‌ها فریاد مزن.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (انفال / ۲۷):

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به خدا و پیامبر او خیانت مکنید و [نیز] در امانت‌های خود خیانت نورزید و خود می‌دانید [که نباید خیانت کرد].

(۴) آیاتی که از گذشته یا آینده خبر می‌دهد مانند اخبار امت‌ها و پیامبران گذشته، اخبار اهل بهشت و جهنم و ...

(۵) آیاتی که سبک تعبیر آن‌ها از دوام و پایداری حکم آن‌ها حکایت کند؛ مانند:

مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا (احزاب / ۵۳):

شما حق ندارید رسول خدا را برنجانید و مطلقاً [نباید] زنانش را پس از [مرگ] او به نکاح خود درآورید.

لفظ ابداً در این آیه، راه را بر هرگونه تأویل و توجیه و نسخ (ابطال) می‌بندد.

جایگاه بحث محکم و متشابه در قرآن

در یک آیه قرآن، کل آیات این کتاب آسمانی متصف به صفت محکم شده‌اند:

الر كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ (هود / ۱): الف، لام، راء. کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است. [احکام به معنای فشرده و فصلت به معنای تفصیل و جدا جدا] از طرف دیگر در سوره زمر، برای تمام قرآن، صفت متشابه ذکر شده است:

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ... (زمر / ۲۳): خدا زیباترین سخن را [به صورت] کتابی متشابه، متضمن وعده و وعید، نازل کرده است. آنان که از پروردگارشان می‌هراسند، پوست بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس پوستشان و دلشان به یاد خدا نرم می‌گردد. این در حالی است که در سوره آل عمران، به صراحت آمده است که برخی از آیات قرآن، محکم و بعضی دیگر، متشابه است:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ (آل عمران / ۷):

اوست کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است. آن‌ها اساس کتاب‌اند؛ و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند [که تأویل‌پذیرند]؛ اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود]، از متشابه آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [انان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست» و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

تمامی مفسران و دانشمندان علوم قرآنی بر این امر اتفاق نظر دارند که احکام و تشابهی که در سوره‌های هود و زمر در وصف کل قرآن آمده است، با احکام و تشابهی که در سوره آل عمران در وصف آیات قرآن آمده است، متفاوت‌اند. در آیه هفتم آل عمران، کلمه محکمت در مقابل متشابهات قرار گرفته است، بنابراین مطابق این آیه، آن دسته از آیات که محکم است متشابه نیست و آن دسته که متشابه است، محکم نیست.

مراد از احکام در سوره هود، اتقان و استحکام نظم قرآن است؛ یعنی هیچ سستی و نقصی در آن راه ندارد. برخی هم گفته‌اند منظور از احکام در این سوره، ارتباط و به هم پیوستگی آیات است. [شبکه محکم به هم پیوسته] علامه طباطبایی معتقد است چون پس از احکمت، فصلت آمده است، معلوم می‌شود قرآن قبل از نزول، امری واحد بوده و در آن هنگام، آیاتش متعدد نبوده است.

مراد از تشابه در سوره زمر، همانندی اجزای قرآن در حسن سیاق و نظم، زیبایی، عمق، محتوا، سودمندی، حقانیت و اعجاز است. برخی نیز گفته‌اند منظور از تشابه، تصدیق بعضی از آیات نسبت به بعضی دیگر است. [بعضی از آیات همدیگر را تأیید و تکمیل می‌کنند].

علامه طباطبایی در مورد معنای متشابه در سوره آل عمران معتقد است که آیات متشابه به گونه‌ای هستند که مقصود آن برای شنونده روشن نیست و چنان نیست که شنونده به مجرد شنیدن آن، مراد آن را درک کند. بلکه در اینکه منظور، فلان معناست یا آن معنای دیگر، تردید می‌کند و تردیدش تا زمان رجوع به آیات محکم، برطرف نمی‌شود و معنای آیات متشابه، تنها با کمک آیات محکم مشخص می‌شود.

بنابراین احکام در سوره آل عمران به معنای صراحت در مفهوم و مدلول است به طوری که می‌تواند مرجع رفع التباس (پوشیدگی) و اشتباهی شود که ممکن است در مورد متشابهات پیش آید.

تشابه در قرآن گاهی تنها به معنای همانندی است و گاهی نیز به معنای امری غامض است که باعث اشتباه و التباس می‌شود:

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَابَهَ عَلَيْنَا (بقره / ۷۰):

گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن گرداند که آن چگونه [گاو] باشد؟ زیرا [چگونگی] این ماده گاو بر ما مشتبه شده است.

اختلاف تفسیری در مورد آیه محکم و متشابه

الف. در مورد واو «و الراسخون فی العلم» اختلاف نظر تفسیری وجود دارد. برخی آن را واو عاطفه و برخی دیگر استینافیه می‌دانند. در صورت استیناف (آغازگر) بودن، تأویل قرآن یا آیات متشابه را تنها خداوند می‌داند و هیچ‌کس دیگری غیر از او، از آن آگاه نیست. در صورت عاطفه دانستن واو، راسخان در علم نیز از تأویل قرآن آگاه هستند. (معمولاً اهل سنت آن را استینافیه می‌دانند و شیعه عاطفه)

ب. در باب اینکه این آیه بر حصر آیات قرآن در محکم و متشابه دلالت دارد یا خیر، اختلاف نظر وجود دارند؛ به عبارت دیگر، برخی از این آیه چنین برداشت می‌کنند که آیات قرآن دو دسته‌اند یا محکم یا متشابه؛ و دسته سوم وجود ندارد. برخی دیگر هم نظرشان بر این است که از ظاهر این آیه، وجود دو دسته آیات برداشت می‌شود ولی دلیلی بر حصر در این دو دسته نداریم و شاید دسته‌های دیگر سوم و چهارمی هم وجود داشته باشند. [منه یعنی بعضی / آخر هم یعنی بعضی / شاید بعضی سوم هم باشد!] علامه طباطبایی، حروف مقطعه را به دلیل رمزی بودن، از حوزه تقسیم آیات به محکم و متشابه خارج می‌داند ولی با این حال، ظاهر آیه را دال بر حصر بقیه آیات در دو قسم محکم و متشابه می‌داند. [چون از حروف مقطعه چیزی نمی‌فهمیم ولی از متشابه چیزی می‌فهمیم که ممکن است غلط و مایه انحراف باشد.]

جایگاه بحث محکم و متشابه در روایات

(۱) در روایات اهل بیت بر شناخت محکم و متشابه به عنوان یکی از لوازم فهم قرآن تأکید شده است: امام صادق (ع): هر کس که کتاب خدا، ناسخ و منسوخ، خاص و عام و محکم و متشابه و... را از هم باز نشناسد، از عالمان به قرآن نیست.^۱

(۲) بیشتر روایات شیعه، حکایت از این دارد که پیامبر و اهل بیتش هم از راسخان در علم هستند و هم تأویل تمامی قرآن را اعم از محکم و متشابه، می‌دانند. (نحن الراسخون فی العلم و نحن نعلم تاویله)

(۳) از روایات استفاده می‌شود که آیات متشابه، قابلیت پذیرش بیش از یک معنا را دارند که این معانی، برخی مخالف محکومات قرآن و برخی مؤید و مصدق آن‌هاست و کسی که از نظر علمی، توان عرضه متشابهات بر محکومات را داشته باشد، به طور قطع به مقصود آن‌ها نیز پی خواهد برد؛ اما کسی که نتواند به درستی، آن‌ها را بر محکومات عرضه کند و معنای درست آن‌ها را دریابد، امر بر او مشتبه می‌شود. از این رو توصیه شده است که در هر آیه‌ای که امر بر شما مشتبه می‌شود و معنای درست آن را نمی‌دانید، امر آن را به خدا وانهد.

(۴) به تصریح برخی روایات، محکم و متشابه، چیزی نیست که به آیات اختصاص داشته باشد بلکه سخنان پیامبر و اهل بیت نیز حاوی محکم و متشابه است که برای فهم متشابهاتشان باید آن‌ها را بر محکوماتشان عرضه کرد.

حکمت وجود متشابهات در قرآن

با اینکه ادعا می‌شود قرآن قول فصل است، یعنی کلامی است که حق و باطل را از یکدیگر جدا می‌کند، وجود متشابهات در آن، خود عاملی برای آمیختگی حق و باطل است. از این رو مذاهب حق و باطل، همگی برای اثبات حقانیت خود، به آیات قرآن تمسک می‌جویند. اگر همه آیات قرآن، روشن و واضح بود و این متشابهات را نداشت، منحرفان و پیروان مذاهب باطل نمی‌توانستند در زیر نقاب قرآن، از موجودیت خود دفاع کنند.

^۱ بحار، ج ۹۰، ص ۴

این مسئله به صورت‌های دیگری هم مطرح شده است. برای نمونه گفته شده است: با اینکه قرآن، نور و روشنایی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده، چرا برخی از آیات آن، به‌گونه‌ای متشابه و پیچیده است که موجب استفاده نادرست فتنه‌انگیزها شده است؟ دیدگاه‌های مختلف در این باره:

(۱) وجود متشابهات در قرآن باعث می‌شود که مسلمانان در به دست آوردن حق و جستجوی آن، رنج بیشتری برده و در نتیجه اجر بیشتری به دست آورند. این نظر، چندان قابل قبول نیست.

(۲) وجود متشابهات در قرآن، نیاز شدید مردم به پیامبر (ص) و اوصیای او را روشن می‌کند و سبب می‌شود که مردم به حکم نیاز علمی، به سراغ آن‌ها بروند و رهبری آن‌ها را در عمل به رسمیت بشناسند و بدین ترتیب از علوم دیگر و راهنمایی‌های مختلف آنان نیز استفاده کنند.

(۳) مسئله آزمایش افراد و شناخته شدن فتنه‌انگیزان از مؤمنان راستین نیز فلسفه دیگری برای وجود متشابهات در قرآن است.

(۴) فهم عامه بشر با محسوسات سر و کار دارد، لذا نمی‌تواند مافوق محسوسات را به‌آسانی درک کند، بنابراین گاهی مفاهیم غیرمحسوس نیز با الفاظ محسوس، بیان شده‌اند. ا توصیف خداوند و دست و عرش / مثلاً لذت نکاح را برای کودک به شیرینی عسل مثال می‌زنیم. [بنابراین گاهی خداوند، معارف را در سطح عامه مردم تنزل داده و آن‌ها را در قالب حسیات و جسمانیات به آن‌ها فهمانده است. البته این جریان، در تمامی معارف غیرمادی و غایب از حس هست و تنها به معارف قرآن اختصاص ندارد. محکم و متشابه، امری فراگیر در همه زبان‌ها و بلکه از ویژگی‌های زبان است و امری نیست که تنها به قرآن اختصاص داشته باشد. از این رو ائمه اطهار نیز تأکید کرده‌اند که کلام آن‌ها نیز حاوی محکم و متشابه است. گاهی جدا کردن یک جمله از متن، یا یک واژه از جمله، باعث حذف قراین شده و باعث می‌شود تاب تحمل چند معنا را داشته باشد.

چهار. ناسخ و منسوخ

پرسش اصلی در بحث ناسخ و منسوخ، این است که آیا ممکن است آیه‌ای از قرآن با آیه یا هر منبع دیگری از منابع احکام و معارف اسلامی مانند سنت، عقل و اجماع، نسخ شود؟ در مباحث بین ادیانی همواره این پرسش مطرح بوده است که آیا اساساً امکان دارد خداوند، شریعت یا برخی از احکام آن را نسخ کند و از میان بردارد؟ در همین رابطه گفته شده است که دانشمندان یهود و نصاری با نسخ در شریعت و احکام الهی، مخالف‌اند و آن را امری غیرممکن می‌دانند؛ اما در قرآن کریم به نسخ آیات الهی تصریح شده است؛ با این حال مفسران در مورد مصادیق آن آیات، اختلاف نظر دارند.

برخی از مسلمانان نسخ در آیات و احکام قرآن را از اساس انکار کرده‌اند، اما در طرف مقابل، عده‌ای نه تنها نسخ قرآن با قرآن، بلکه امکان وقوع نسخ با سنت را هم پذیرفته‌اند.

بررسی معنای نسخ

نسخ در لغت

نسخ در لغت به معنای زایل کردن است. برخی گفته‌اند به معنای برداشتن چیزی و جانشین کردن چیز دیگر به جای آن است. برخی گفته‌اند که تغییر چیزی را نسخ گویند. «نسخت الشمس الظل» یعنی آفتاب، سایه را زایل کرد. همچنین واژه نسخ در مورد نوشتن چیزی از روی نوشته دیگر (نسخه‌برداری) نیز به کار می‌رود. گفتنی است که این معنا نیز با معنای اصلی ارتباط دارد چرا که در نسخه‌برداری، گویا نوشته پیشین باطل می‌شود و نوشته جدید، جانشین آن می‌شود.

نسخ در اصطلاح

نسخ سه معنای اصطلاحی رایج دارد:

(۱) معنای اول آن در مورد سلب مشروعیت یک شریعت با شریعت دیگر است. چنان که به اعتقاد مسلمانان، با ظهور اسلام، تمام شرایع گذشته نسخ شده است و همه اهل شرایع باید پیرو شریعت جهان شمول و جاودانه اسلام باشند.

(۲) معنای دیگر آن به الغای احکام و جانشینی آن‌ها با احکامی دیگر در شریعت اسلام مربوط است. این اصطلاح بیش از هر چیز، یک اصطلاح فقهی و اصولی است.

(۳) معنای سوم آن نسخ آیات قرآن است. مطابق این فرض، ابتدا آیاتی از قرآن نازل شده و سپس با توجه به برخی مصالح، حکم یا حتی متن آن از قرآن برداشته شده است. این اصطلاح در علوم قرآنی مطرح شده است. البته بسیاری از مسلمانان، نسخ تلاوت (و حذف متن آیه از قرآن) را از اساس انکار می‌کنند لذا به صورت بحثی حاشیه‌ای به این مطلب پرداخته می‌شود.

از آنجاکه پیشینیان، هرگونه تغییر در حکم پیشین را نسخ می‌نامیدند، تعریف ایشان از نسخ، تخصیص عام یا تقييد مطلق را نیز شامل می‌شد.

در اصطلاح متأخران و معاصران، دایره نسخ، محدودتر است و تنها به رفع حکم مربوط می‌شود. آیت‌الله خویی می‌نویسد: نسخ، برداشتن حکمی از احکام ثابت دینی بر اثر سپری شدن زمان و مدت آن است. آیت‌الله معرفت نیز در تعریفی مبسوط‌تر می‌نویسد: رفع حکم سابق که بر حسب ظاهر، اقتضای دوام داشته است، با تشریح حکم لاحق، به گونه‌ای که جانشین آن گردد و جمع میان هر دو، امکان‌پذیر نباشد.

فرق نسخ با تخصیص و تقييد

شمول و فراگیری هر حکمی می‌تواند در سه جهت باشد:

(۱) شمول افرادی

(۲) شمول احوالی

(۳) شمول زمانی

برای نمونه وقتی می‌گوییم: «هر مکلفی باید نماز بخواند» این حکم با شمول افرادی، همه افراد مکلف را شامل می‌شود و با شمول احوالی، مکلف در هر شرایطی که باشد باید نماز بخواند و با شمول زمانی، حکم در همه زمان‌ها جاری می‌شود و به محدوده زمانی خاصی اختصاص نمی‌یابد. در اصطلاح اصول فقه به شمول افرادی، «عموم» و به شمول احوالی، «اطلاق» گفته می‌شود. شمول افرادی به وسیله تخصیص، شمول احوالی به وسیله تقييد و شمول زمانی به وسیله نسخ از حکم سلب می‌شود.

بنابراین، فرق میان نسخ و تخصیص و تقييد آن است که نسخ، رفع حکم سابق از تمامی افراد موضوع و در همه شرایط است؛ تخصیص، رفع حکم از بعضی افراد و تقييد، رفع حکم از مکلف در حالاتی خاص است.

شروط نسخ

متأخران و معاصران، قیودی را در تعریف نسخ افزوده‌اند که دایره آن را بسیار محدود کرده است:

نخست: نسخ به دایره امر تشریحی محدود است؛ بنابراین نسخ تنها در قلمرو اوامر و نواهی روی می‌دهد. نسخ به وعده و وعیدهای الهی راهی ندارد؛ بنابراین ذکر آیات وعد و وعیدهای قرآن در شمار ناسخ و منسوخ قرآن، کاری نادرست است.

دوم. رفع حکم به صورت کلی باشد، به طوری که تعارض بین دو حکم، جمع‌کردنی نباشد. با این قید، تخصیص و تقييد و تبیین، از دایره نسخ خارج می‌شود.

سوم. حکم اول به زمانی معین، محدود نشده باشد. گفتنی است تمامی احکامی که از ابتدا و به گونه‌ای صریح، به زمانی خاص محدود شده باشند با پایان یافتن زمان حکم، به طور قهری منتفی می‌شوند و در این صورت، از مصادیق نسخ اصطلاحی نخواهند بود.

جایگاه مبحث ناسخ و منسوخ در قرآن

برخی گفته‌اند آیه زیر مربوط به بحث ناسخ و منسوخ است:

«مَا نُنسخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا» (بقره/ ۱۰۶): هیچ آیه‌ای را منسوخ و باطل نمی‌کنیم و یا نسخ و ابطال آن را به تأخیر نمی‌اندازیم مگر اینکه آیه‌ای بهتر و یا همانند آن را بیاوریم.

اما سیاق این آیه نشان می‌دهد که مراد از نسخ آیه، نسخ آیه‌ای از آیات قرآن نیست. گرچه ممکن است اصطلاح آیه، آن را نیز شامل شود. برخی گفته‌اند محور موضوعی این آیات، عصیان یهود نسبت به آموزه‌های الهی و سرپیچی ایشان از دستورات موسی (ع) است. آن‌ها درباره قرآن می‌گفتند چه شده که خداوند رسالت جدیدی را بر فردی غیر یهودی نازل کرده است. اگر رسالت او همانند رسالت یهود باشد چه نیازی به آن هست و اگر چیزی غیر از رسالت یهود باشد، غیر منطقی است و به آن رضایت نمی‌دهیم. در این آیات به این اشکال پاسخ داده شده که خداوند هر فردی را بخواهد برای رسالت انتخاب می‌کند و شریعت پیامبر (ص) جانشین شریعت حضرت موسی (ع) شده است و خداوند هر کاری را که بخواهد می‌تواند انجام دهد. این طبیعی است که شریعت یهود که ویژه زمان، مکان و مردم خاصی بوده است با شریعتی جدید که با مقتضیات و مصالح عصر جدید سازگار و جهان‌شمول است، نسخ شود و تعالیم شریعت قدیم، به فراموشی و نسیان سپرده شود.

علامه طباطبایی نیز معتقد است که مراد از آیه در «ما ننسخ من آیه» تنها آیات قرآن نیست. بلکه هر چیزی که مفهوم آیه و نشانه بر آن صدق کند شامل می‌شود.

جایگاه مبحث ناسخ و منسوخ در روایات

در روایات، اصل وجود ناسخ و منسوخ در قرآن پذیرفته شده است و گفته شده قرآن شامل حلال و حرام، محکم و متشابه، خاص و عام و ناسخ و منسوخ است. همچنین بر اهمیت این مسئله در تفسیر قرآن تأکید شده و گفته شده کسی که بدون شناخت ناسخ و منسوخ قرآن و ... دست به تفسیر قرآن بزند هلاک شده و دیگران را به هلاکت خواهد افکند. همچنین در برخی روایات گفته شده علاوه بر قرآن، احادیث پیامبر نیز شامل ناسخ و منسوخ هستند. دانشمندان حدیث به ویژه عالمان اهل سنت، در بسیاری از مواضع کتب شرح حدیث یادآور شده‌اند که احکامی از اسلام در آغاز، معمول بوده و سپس نسخ شده است. برخی از محققان معتقدند مقصود از ناسخ و منسوخ در روایات اهل بیت، مفهوم عام آن است که تخصیص عموم و تقیید اطلاق را نیز شامل می‌شود. بدین معنا که حتی اگر استثنائی بر حکم قبلی ذکر شده، آن را ناسخ حکم قبلی دانسته‌اند.

میزان آیات منسوخ

در این زمینه اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. علامه عسکری معتقد است نسخ در شرایع پیشین اتفاق افتاده اما در قرآن، حتی یک آیه منسوخ هم نداریم. آیت‌الله خوئی تنها نسخ در یک آیه قرآن (آیه نجوا) را پذیرفته‌اند. آیت‌الله معرفت در حدود ۲۰ آیه را منسوخ دانسته‌اند و در رأس همه آیات، به آیه نجوا پرداخته و متذکر شده‌اند که هیچ‌کس در منسوخ بودن این آیه، مناقشه نکرده است. برخی نیز تعداد این آیات را بیش از ۲۰۰ مورد دانسته‌اند!

انواع نسخ

الف. نسخ متن آیه و حکم آن

این نوع نسخ را نسخ تلاوت و حکم نیز می‌نامند. مراد از این نوع نسخ، آن است که آیه یا آیاتی در قرآن بوده است که پیش‌تر تلاوت می‌شده و حکم و محتوای آن نیز مورد عمل مسلمانان بوده است اما بعدها هم متن آن از مصحف، حذف شده و هم حکم آن لغو و حکم دیگری جانشین آن شده است. برای نمونه انس بن مالک می‌گوید: سوره‌ای در قرآن وجود داشت که به اندازه سوره توبه بود و ما آن را قرائت می‌کردیم و من تنها این آیه را از آن حفظ هستم: اگر برای پسر آدم، دو وادی از طلا باشد، سومی را خواهان است و اگر برای او سومی نیز باشد چهارمی را خواهان است و در واقع چیزی جز خاک، شکم انسان را پر نمی‌کند.

همچنین به عایشه نسبت داده‌اند که او گفته است: از جمله آیات نازل شده بر پیامبر این آیه بود: «ده مرتبه شیر دادن معلوم، باعث حرمت می‌شود» سپس این آیه با حکم پنج بار نسخ شد. رسول خدا وفات کرد در حالی که این آیه در میان مردم قرائت می‌شد.

اشکال:

(۱) احتمالاً این افراد، روایاتی فقهی و اخلاقی را به جای قرآن تصور کرده‌اند و گمان کرده‌اند که این عبارات جزء قرآن بوده است در حالی که واقعاً چنین نیست و آن‌ها در اشتباه‌اند.

(۲) این روایات، خبر واحد هستند و در حدی از اعتبار نیستند که بتوان حذف آیاتی از قرآن را از آن‌ها نتیجه گرفت.
(۳) قبول کردن این روایات به تحریف قرآن دامن می‌زند و مگر تحریف قرآن، غیر از حذف آیاتی از آن است؟! اما ما اثبات کرده‌ایم که قرآن تحریف نشده است بنابراین چنین روایاتی قابل قبول نیست.

ب. نسخ متن آیه بدون نسخ حکم

مراد از این نوع نسخ آن است که آیه یا آیاتی که بر پیامبر نازل شده است از متن قرآن حذف شده ولی حکمش همچنان باقی است. برخی گفته‌اند حکم رجم (سنگسار) در سوره احزاب وجود داشته، سپس تلاوت آن نسخ شده ولی حکمش همچنان باقی مانده است. (الشیخ و الشیخه اذا زنيا فارجموهما البته نکالا من الله...)

اشکال: علاوه بر سه اشکالی که قبلاً گفته شد، منطقی نیست بپذیریم حکمی همچنان باقی باشد اما متن آیات آن حذف شود. اگر قرار بر بقای یک حکم است، چرا باید تلاوت آن حذف شود و آیا این کار عقلانی است؟!

ج. نسخ حکم آیه بدون متن آن

در این نوع از نسخ با وجود آنکه حکم آیه‌ای از قرآن، لغو و حکم دیگری جانشین آن می‌شود، اما متن آیه به عنوان بخشی از قرآن باقی می‌ماند و همچنان تلاوت می‌شود. همه کسانی که اصل وقوع نسخ در قرآن را پذیرفته‌اند این نوع از نسخ را قبول کرده‌اند.

حکمت نسخ:

نسخ به معنای تغییر در احکام الهی را می‌توان به تغییر نسخه یک پزشک حاذق برای بیماران مختلف یا حتی تغییر آن برای یک بیمار فرض کرد. این تغییر نسخه به منزله بی‌ثباتی در دانش آن پزشک یا بی‌ثباتی در علم پزشکی نیست. هر دردی، علت و علل خاص خود را دارد و درمان خاصی را نیز می‌طلبد اما گاهی نیاز به تغییراتی وجود دارد. برای مثال زمانی که حال مریض بسیار حاد و ناگوار است داروها با شدت بیشتری برای وی تجویز شده و وقتی اندکی بهبودی می‌یابد از شدت و میزان داروها کاسته می‌شود یا داروی جدیدی جایگزین می‌شود تا روند درمان وی تکمیل شود.

برخی از محققان، تدریجی بودن تشریح در قرآن و سیاست گام به گام در امور اصلاحی و تغییرات اجتماعی را مهم‌ترین کارکرد نسخ برشمرده‌اند. برخی هم بر عنصر آزمایش الهی تأکید کرده‌اند. یکی از راه‌های آزمایش، آوردن حکمی برای امتحان است و بعد از امتحان مردم، حکم نسخ می‌شود و شکست‌خوردگان و پیروزشدگان در امتحان مشخص می‌شوند. به نظر می‌رسد که آیه نجوا بر چنین حکمتی استوار باشد.

آیه نجوا، نمونه‌ای از آیات ناسخ و منسوخ

یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ (مجادله/ ۱۲): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه با پیامبر [خدا] گفتگوی محرمانه می‌کنید، پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌ای تقدیم بدارید.

در شان نزول این آیه گفته‌اند که مسلمانان با سؤالات فراوان غیرضروری، بیهوده وقت پیامبر را می‌گرفتند. این آیه نازل شد و برای هر بار صحبت، انفاق یک درهم صدقه را واجب کرد. مؤمنان و صحابه، نجوا با پیامبر را برای خوف از بخشش مال، ترک کردند و هیچ‌کس جز علی بن ابی‌طالب (ع) با پیامبر سخن نگفت. علی (ع) ده مرتبه به این کار اقدام کرد و برای هر مرتبه یک درهم صدقه داد. تا آنکه آیه بعدی از همین سوره نازل شده و مؤمنان و صحابه را به شدت مورد عتاب قرار داد که آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود، صدقه‌ای تقدیم بدارید؟! **أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ** (مجادله/ ۱۳): آیا ترسیدید که پیش از گفتگوی محرمانه خود صدقه‌هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است.

با نزول این آیه، حکم آیه سابق، نسخ شد. بسیاری از مفسران شیعه و سنی، این آیه را جزء آیات منسوخ قرآن می‌دانند. نسخ در آیه مورد بحث به این صورت بود که حکم اول طبق ظاهرش تداوم داشت تا اینکه آیه دوم (ناسخ) اعلام کرد که این حکم تا این زمان کارایی داشت و از این به بعد لغو می‌شود.

پنج. ترجمه قرآن

تعریف ترجمه: گردانیدن گفتار یا نوشتاری از زبانی به زبان دیگر؛ یا تحویل و تبدیل بیانی به بیان دیگر برای روشن‌تر کردن مفهوم سخن.

این ریشه در صدر اسلام نیز کاربرد داشته است و به ابن عباس، «ترجمان قرآن» می‌گفتند؛ یعنی گاهی فهم قرآن با دشواری روبروست و به بیان‌کننده نیاز دارد. پس ترجمان قرآن=مفسر گسترش اسلام طی چند مرحله و گرویدن مردمانی با قومیت‌ها و زبان‌های گوناگون به این دین، چنین ضرورتی را همواره پدید می‌آورده است تا آنان که عربی نمی‌دانسته‌اند از خواندن اصیل‌ترین سرچشمه آموزه‌های الهی در آخرین کتاب آسمانی به زبان خود، محروم نمانند. ...> ضرورت ترجمه به زبان‌های مختلف اعم از اسلامی و غیراسلامی.

ترجمه قرآن و چالش تاریخی

مباحث جدلی درباره ترجمه در عصر زندگی پیامبر (ص) و پس از فتح سرزمین‌های غیرعربی از جمله ایران وجود داشته است. گونه‌ای تفسیر قرآن به عربی توسط ابن عباس برای واژه‌های دشوار، از آن دوران به جا مانده است. همچنین ابن مسعود، در قرائت خاص خود، برخی کلمات دشوار قرآن را با کلمات ساده‌تر، جایگزین می‌کرد. (طعام الاثیم=طعام الفاجر). در برخی حکایات تاریخی – که البته ضعیف هستند – از درخواست ایرانیان از سلمان فارسی برای ترجمه بخشی از قرآن (سوره حمد) به زبان فارسی یاد شده است.

در سده (قرن) دوم هجری، تفسیر مختصر قرآن به فارسی و عربی در بصره، صورت می‌گرفته و برخی عارفان بصره، نماز را به فارسی می‌خوانده‌اند. ابوحنیفه، فقیه صاحب رأی کوفه، فتوا به جواز خواندن نماز به فارسی داده بود. هر چند برخی از شاگردان وی، این حالت را محدود به کسانی کردند که توانایی یادگیری قرائت عربی را نداشتند. یکی از دلایل این امر، گسترش حنفیان در شمال خراسان و ماوراءالنهر بوده و این نشان‌دهنده وجود ترجمه‌های فارسی از قرآن (حداقل حمد و سوره) است. از طرف دیگر، مالک و شافعی بر حفظ اصالت عربی قرآن در نماز اصرار داشتند.

قائلان به فارسی خواندن نماز، معتقد بودند ترجمه قرآن، خود قرآن است. (یعنی اعجاز فقط در معنای قرآن است نه لفظ آن) اما قائلان به اعجاز لفظی قرآن می‌گفتند ترجمه قرآن، خود قرآن نیست و اعجاز، هم در لفظ و هم در معناست؛ بنابراین با توجه به آنکه در روایات گفته شده باید در نماز، قرآن خوانده شود، پس حتماً باید لفظ عربی آن قرائت شود. در قرن سوم، به خاطر اعتقاد به اعجاز لفظی قرآن، با ترجمه قرآن مخالفت‌هایی صورت گرفت. در قرن چهارم، ترجمه قرآن، مجوز دینی پیدا کرد و نمونه عملی این مسئله، ترجمه مندرج در ضمن ترجمه تفسیر طبری است. (یعنی هم اصل تفسیر را ترجمه کرده و هم آیات قرآن لابه‌لای آن را)

برخی مخالفت‌های دیگر نیز با ترجمه قرآن صورت گرفته است که گاهی دلیلش، خاص دانستن عربی در میان تمام زبان‌ها و تعصبات در مورد زبان عربی بوده است. برای نمونه، شافعی بر این باور بود که غیرعرب، هر چقدر هم تلاش کند، نمی‌تواند مانند یک «عرب» قرآن را بفهمد؛ بنابراین ترجمه از دید او جایز نیست.

دفاع نظری از ترجمه

اگر ترجمه قرآن توسط سلمان فارسی را بپذیریم، عدم مخالفت پیامبر (ص) با این کار را می‌توان دلیلی بر جواز ترجمه قرآن دانست. از طرف دیگر، مخاطب قرآن، همه مردم‌اند نه فقط مردم عرب و بسیاری از غیرتازیان، عربی نمی‌دانند. این مطلب نه تنها دلیلی بر جواز، بلکه دلیلی بر ترجیح و فضیلت ترجمه قرآن است. البته باید ترجمه قرآن را با قرائت نماز به فارسی از هم جدا کرد؛ بنابراین اصل ترجمه قرآن، ضروری است هر چند نماز را نمی‌توان به غیرعربی خواند. در نماز که یک عبادت است، التزام به لفظ لازم است و این مسئله، تعبدی است ولی در بعضی موارد مثل مطالعه قرآن لازم نیست. البته می‌دانیم که پیچیدگی‌ها و زیبایی‌های متن اصلی ممکن است در یک ترجمه، به صورت کامل منتقل نشود.

ترجمه، پدیده‌ای نیست که فقط مسلمانان در حوزه قرآن با آن دست به گریبان باشند. بلکه قرن‌ها پیش از اینکه ما نیاز به ترجمه قرآن داشته باشیم، اهل کتاب نیاز به ترجمه کتاب مقدس (Bible) داشته‌اند؛ بنابراین مسئله ترجمه کتاب مقدس حتی قرن‌ها پیش از ظهور اسلام به طور جدی در فضای یهودی و مسیحی مطرح بوده است. پس بسیار طبیعی است که مسلمانان هم بعد از مدتی با مسئله ترجمه کتاب دین خود مواجه شوند.

نکته دیگر آنکه شماری از غربی‌ها، قرآن و برخی روایات را برای مبارزه با اسلام، به زبان‌های خود ترجمه کردند. اما دوران معاصر: در هیچ دوره‌ای سابقه نداشته که قرآن به این همه زبان‌های متنوع (بیش از دویست زبان) ترجمه شود. در گذشته، قرآن حداکثر به شش، هفت زبان رایج ترجمه شده بود؛ بنابراین اکنون با یک تحول جهشی روبرو هستیم. حتی چند ترجمه قرآن به زبان عربی روز داریم (مصر).

ارکان ترجمه

گیرنده (خواننده/مخاطب) فرستنده (مترجم)

پیام (عبارت فارسی شده قرآن)

زبان پیام (فارسی)

در مورد قرآن، زبان مبدأ، عربی و زبان مقصد، متفاوت است. گاهی مترجم قرآن، عربی را نفهمیده و ترجمه پُرغلطی از آب درآمده است. گاهی عربی را فهمیده ولی فارسی را خوب بلد نیست و نتوانسته مطلب را به خوبی به فارسی برگرداند. به همین دلیل، ترجمه او برای مخاطب فارسی‌زبان، گیج‌کننده است؛ بنابراین ترجمه موفق، ترجمه‌ای است که هر دو جنبه آن قوی باشد.

اقسام ترجمه از جنبه مترجم

مترجم قرآن می‌تواند غیرمسلمان هم باشد. برخی مسیحیان، قرآن را برای معارضه و رد، ترجمه کرده‌اند. پس ترجمه الزاماً قربه الی الله نیست! مترجمان مسلمان قرآن هم می‌توانند از فرقه‌های مختلف باشند. ممکن است شیعه یا سنی باشند. ترجمه فارسی از اهل سنت هم داریم. مترجم حوزوی و دانشگاهی داریم. طبیعتاً این‌ها تولیدشان با هم فرق دارد. تخصص مترجمان هم متفاوت هست. گاهی فردی است که تخصص تفسیری و الهیاتی دارد گاهی هم مثلاً حقوقدان است. طبیعتاً درجه اعتبار این دو با هم متفاوت است؛ یعنی در مجموع، طیف‌های متنوعی از ترجمه قرآن وجود دارد.

اقسام ترجمه از جنبه مخاطب

بعضی ترجمه‌ها برای مخاطب کودک و نوجوان نوشته شده‌اند نه بزرگسال. مخاطب بعضی ترجمه‌ها، افراد دانشجو و دانشگاهی‌اند. همچنین گاهی ترجمه برای افرادی صورت گرفته که اصولاً خیلی مذهبی و دینی نیستند و برای جذابیت و برای این نوشته شده‌اند که متقاعدشان کنیم، قرآن تعالیم کارآمدی حتی برای زندگی امروز شما دارد. حساسیت‌های چنین ترجمه‌ای در ترجمه الهی قمشه‌ای و امثال آن نیست. مثلاً اگر عبارت «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ» (نساء/ ۲۴) را چنین ترجمه کنیم: «زنانی که از ایشان بهره‌کشی کردید (!) مزدشان را بدهید(!)»؛ اگر یک خانم این ترجمه را بخواند چه حسی به او دست می‌دهد؟ برداشت او این است که قرآن بر فکر قبلی او مبنی بر سوءاستفاده مردان از زن‌ها، مهر تأیید زده است. پس به دلیل ترجمه بد، این امر می‌تواند برای مخاطب امروزی توهین‌آمیز باشد؛ یعنی برداشت وی این است که فردی که ازدواج می‌کند، قرار است در مقابل یک رابطه جنسی به او مزد داده شود! مترجم، بدسلیقگی به خرج داده و معادل‌های نامناسب و بدی انتخاب کرده است. از این فاجعه‌ها در ترجمه‌های اروپایی زیاد روی داده است و مخاطب به جای اینکه به اسلام جذب شود اصلاً متنفر شده است! چون مترجم نتوانسته کارش را به خوبی انجام دهد. پس مخاطب، اهمیت فراوانی دارد.

آمدگی مخاطبان با هم متفاوت است. ممکن است فردی با فرهنگ اسلامی کاملاً آشنا باشد و از بچگی، آداب مسلمانی را دیده باشد. یکی هم هست که اصلاً اسلام را نمی‌شناسد و می‌خواهد از خلال این ترجمه با اسلام آشنا شود. مثلاً به یک مسلمان می‌گویند «اقیموا الصلاه و الزکاه» می‌فهمد یعنی چه، ولی وقتی به یک غیرمسلمان می‌گویند «اقیموا الصلاه» می‌گویند باید چه کنم؟ آن مسلمان از وقتی چشمش را باز کرده پدر و مادرش را در حال نماز دیده است. یا مثلاً در مورد معنای صلوات. این مسئله فقط برای ترجمه‌های انگلیسی و ... نیست، بلکه حتی گاهی در ترجمه فارسی هم لازم است از صفر شروع کنید؛ یعنی گاهی مخاطب ما خانواده‌ای دارد که اصلاً اهل اسلام و مسلمانی نیستند! گاهی بعضی شیعیان نمی‌دانند فرق عید غدیر با تولد حضرت علی (ع) چیست! حتی بعضی ایرانی‌های ایرانی‌زاده‌ی نسل اندر نسل و کاملاً بزرگ شده در همین جامعه، چنین مسائل ساده‌ای را نمی‌دانند. در همین جامعه خودمان، بسیاری از افراد غیر مطلع از مسائل دینی هم داریم.

اگر یک چنین فردی از ما بخواهد یک ترجمه خوب قرآن به او معرفی کنیم و ما ترجمه‌ی آقای الهی قمشه‌ای را پیشنهاد دهیم، واقعاً چیزی از این ترجمه سر در نخواهد آورد. حتی اصلاً زبان آن را نخواهد فهمید؛ یعنی ممکن است احساس کند که زبان فارسی آن، متعلق به دوره‌ی قاجار یا صفویه است! چون ما امروز، فارسی را به زبانی که در این ترجمه استفاده شده صحبت نمی‌کنیم و همه این مسائل می‌تواند باعث گریز و فرار خواننده‌ای باشد که خودش پیشاپیش استعداد این فرار را دارد! در چنین مواردی و کاربردهایی، ترجمه ما باید به اندازه‌ی کافی جذابیت برای چنین خواننده‌ای داشته باشد تا خواننده احساس کند که دارید با زبان خودش با او صحبت می‌کنید.

بنابر این در قسمت گیرنده‌ی پیام هم ترجمه‌ها می‌توانند کاملاً تنوع پذیر باشند و ما باید انواع ترجمه‌ها را برای انواع مخاطبان داشته باشیم. نمی‌توان گفت همه‌ی ترجمه‌ها را کنار بگذارید و یک ترجمه داشته باشیم که به درد همه

بخورد. گروه‌های سنی، سطح تحصیلات مختلف، موضوعات مورد علاقه و مطالعات مخاطب و سطح آشنایی وی با مسائل اسلامی و بسیاری پارامترهای دیگر می‌توانند در ترجمه پیشنهادی ما به مخاطب، موثر باشند.

محدودیت ترجمه در مقایسه با تفسیر

یک تفاوت جدی و قاطع بین یک مترجم و مفسر هست که مسئولیت یک مترجم را سنگین تر می‌کند. شما در مقام تفسیر این اجازه را دارید که در فهم یک آیه نظرات مختلفی را بیان کنید و یکی از آن‌ها را بر دیگری ترجیح دهید و حتی شاید هیچ کدام را ترجیح ندهید. بگویید در مورد این آیه دو نظر وجود دارد و ما هیچ کدام را بر دیگری ترجیح نمی‌دهیم؛ بنابراین در مقام تفسیر، برای یک آیه می‌توانیم فهم‌های متفاوت داشته باشیم اما وقتی در حوزه ترجمه حرکت می‌کنیم نمی‌توانیم فهم‌های متعددی داشته باشیم. یک مترجم هر چقدر هم که با اقوال مختلف برخورد کند و درباره یک آیه غور و تفحص کند و ببیند از یک آیه می‌تواند فهم‌های مختلف داشت، در نهایت باید یکی از این فهم‌ها را بر دیگران ترجیح داده و آن را ملاک قرار دهد.

یکی از مسائلی که در تفسیر، راحت‌تر از ترجمه هست این است که در تفسیر اگر در مورد یک قول، تردیدی وجود داشته باشد، مفسر می‌تواند با شاید و اما و اگر، نظر خود را ارائه دهد. مفسر می‌تواند قولی را که بیان می‌کند به کسی نسبت دهد یا آنکه شخصاً آن را بر عهده بگیرد ولی هیچ کدام از این امکانات در ترجمه وجود ندارد. شما در ترجمه باید انتخاب خودتان را در درک و فهم از آیه به یک قاطعیت نسبی برسانید؛ قاطعیتی که خواننده آن را بصورت مطلق احساس کند.

ترجمه‌های فارسی قرآن

هر چند برخی آیات قرآن به صورت شفاهی در خطابه‌ها و موعظه‌ها ترجمه می‌شده اما نخستین ترجمه کامل فارسی قرآن که موجود است، مربوط به قرن ۴ قمری است: ترجمه قرآن موجود در کتاب «ترجمه تفسیر طبری» [بسامد واژه‌های عربی آن فقط حدود ۵ الی ۱۰ درصد است!]

ترجمه دیگر: تاج التراجم اسفراینی (د ۴۷۱ق) یکی از زیباترین آثار ترجمه و تفسیر فارسی قرآن است.

ترجمه دیگر: تفسیر روض الجنان ابوالفتوح رازی (د ۵۵۶ق) است که نثری دل‌انگیز دارد.

*. در نخستین ترجمه‌های قرآنی، واژه‌های فارسی بسیار فراوانند (۹۰ درصد) و ساختار عبارات، کاملاً عربی است؛ اما هر چه در زمان بیشتر پیش می‌رویم این وضعیت تغییر می‌کند یعنی واژه‌ها به تدریج عربی می‌شوند و ساختار، بیشتر فارسی می‌شود.

چند نمونه:

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا (مریم/ ۲۳):

ترجمه فولادوند (معاصر): تا درد زایمان، او را به سوی تنه درخت خرمایی کشانید. گفت: «ای کاش، پیش از این مرده بودم و یکسر فراموش شده بودم.»

ترجمه تفسیر طبری: بیامد مریم را درد زه نزدیک سوی خرما بن شد، گفت مریم: ای کاشکی من بمردمی پیش ازین و بودمی فراموشی فراموش کرده.

فَوَسَّوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى (طه/ ۱۲۰)

فولادوند: پس شیطان او را وسوسه کرد، گفت: «ای آدم، آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که زایل نمی‌شود، راه نمایم؟»

طبری: فریفته کرد دیو، او را گفت: یا آدم راه نمونی کنم ترا بر درخت جاویدگانگی و پادشاهی که نیست نشود و کهن؟

در میان مترجمان کهن، ترجمه قرآن به شعر فارسی دیده نمی‌شود اما در میان معاصران نمونه‌هایی وجود دارد از جمله ترجمه امید مجد. نثر ترجمه‌های چند دهه اخیر که باید «دوران انفجار ترجمه» خواند، نسبتاً متفاوت است و میان نثر گاه عامیانه و یا نثر «استاندارد» و همه فهم (مثلاً بهاء الدین خرمشاهی) تا نثر فاخر کهن‌گرای ادیبانه (مثلاً ابوالقاسم امامی) در نوسان است.

ترجمه به زبان های غیرفارسی

ترجمه به چینی از قرن ۱۱ قمری شروع شده است. یکی از زبان‌هایی که بیشترین ترجمه قرآن به آن زبان بوده، اردو است. مهم‌ترین شاخصه قرن بیستم میلادی، گستردگی و عمومیت یافتن ترجمه به اغلب زبان‌های دنیا بود. در حال حاضر قرآن به بیش از ۲۵۰ زبان زنده دنیا ترجمه شده است.

سطوح مختلف در فرآیند ترجمه

در ترجمه، با سه سطح مواجهیم و باید به آن‌ها توجه کنیم: سطح زبان (واژه و نحو)، سطح ادبیات (آرایه‌ها)، سطح فرهنگ (شان نزول و فرهنگ عرب)

کسی که می‌خواهد قرآن را ترجمه کند با فرآیند زیر روبرو است:
خواننده >..... پرداخت (تولید) >..... دریافت (فهم) >..... مترجم >..... متن اصلی

یک متن اصلی وجود دارد، مترجم در وسط قرار دارد، وقتی که مترجم با متن اصلی مواجه می‌شود برایش یک دریافت (فهم) اتفاق می‌افتد، باید بفهمد که قرآن دارد چه چیزی می‌گوید. بعد از این که فهم برای او اتفاق افتاد باید چیزی را که برایش اتفاق افتاده در قالب فارسی بریزد، یعنی یک فرایند دیگری که به آن پرداخت (تولید متن) می‌گوییم صورت می‌گیرد؛ یک متن را باید تولید کند و این متن هست که در نهایت در اختیار خواننده قرار می‌گیرد. هم دریافت و هم پرداخت، یک سر آن مترجم است. مترجم در دریافت با متن اصلی درگیر است و در پرداخت با مخاطب درگیر است؛ بنابراین ترجمه یک عملکرد دوفراآیندی است.

آنچه در بحث نقد ترجمه برای ما اهمیت دارد نسبت این دو با همدیگر است؛ یعنی اینکه چقدر دریافتش از معنای اصلی، درست بوده است؟ پرداخت هم قابل نقد است؛ یعنی ممکن است یک نفر متن اصلی را خیلی خوب فهمیده باشد ولی نتوانسته باشد به درستی، عبارت خوبی را در فارسی یا انگلیسی یا هر زبان دیگری انتخاب کند.

اشکال در پرداخت: الهی قمشه ای، مفسر خوبی است ولی فارسی اش قوی نیست؛ یعنی در فهم معنا به ندرت مشکل دارد ولی در برگردان به فارسی اشکالاتی دارد؛ بنابراین ترجمه ای غیر روان صورت گرفته و ارتباط با مخاطب به سختی برقرار می‌شود.

اشکال در دریافت: ترجمه خرمشاهی و گرمارودی روان است ولی گاه از متن اصلی دور می‌شود؛ بنابراین در دریافت ضعیف هستند.

اشکال در دریافت و پرداخت: یعنی فردی که هم نفهمیده قرآن چه می‌گوید و هم بلد نبوده فارسی بنویسد! البته این ترجمه ها کم هم نیستند!

دریافت و پرداخت هم سطح زبان و ادبیات و فرهنگ دارد.

سطح زبان: شامل واژگان (مفردات) + جمله (نحو)

واژگان (مفردات):

یکی از حوزه‌هایی که به طور طبیعی در بحث ترجمه پیش روی ماست حوزه واژگان است که در اصطلاح علوم قرآنی به آن «مفردات» می‌گوییم. بحث دریافت و پرداخت، در مورد یک واژه هم می‌تواند کاملاً معنادار باشد؛ یعنی اول بفهمیم این واژه معنایش چیست بعد بگردیم ببینیم که در فارسی چه واژه‌ای می‌توان برای آن پیدا کرد. مثلاً «مدهامتان» در عربی چه معنایی می‌دهد و در فارسی چه معادلی برایش داریم؛ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها!

دو فرآیند دریافت و پرداخت، به صورت مرحله‌ای اتفاق نمی‌افتند بلکه توأم و همراه هم اتفاق می‌افتند. برای تعیین یک معادل خوب فارسی برای یک واژه قرآنی، در نگاه اول کار آسانی در پیش داریم و به یک معجم و فرهنگ لغت مراجعه می‌کنیم و به راحتی این مسئله را حل می‌کنیم اما این سوال پیش می‌آید که اگر به همین سادگی است پس چرا ده‌ها ترجمه داریم؟ بیش از ۲۰۰ ترجمه به فارسی و بیش از ۷۰ ترجمه به زبان انگلیسی داریم؛ و مرتب می‌گویند که ما نیاز به ترجمه جدیدتر داریم. بخش مهمی از مشکلات به همین مفردات مربوط می‌شود. بخشی از مشکل به عدم تطابق روابط معنایی میان زبان مبدا و مقصد بازمی‌گردد.

تفاوت در دامنه معنایی:

(۱) عموم و خصوص:

دو واژه در دو زبان در عین انطباق نسبی، در بخشی از دامنه معنایی شان با هم اشتراک دارند و در بخشی دیگر اشتراک ندارند. واژه در زبان عربی اخص است و در فارسی اعم یا بالعکس.

شجره: نسبت به فارسی، دامنه اعم و اشمَل دارد. معنای ساده اش درخت است ولی وقتی وارد دامنه معنایی می‌شویم: شجر (عربی): هر نوع گیاه و رستنی که دارای ساقه باشد. درخت (فارسی): فقط گیاه و رستنی که دارای ساقه باشد و ساقه آن سخت باشد. پس به گل آفتابگردان می‌توان گفت شجر اما نمی‌توان گفت درخت. در داستان بیرون آمدن یونس از شکم ماهی آمده است: وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجْرَةً مِّنْ يَّفْطِينِ (صافات/ ۱۴۶)

الف. الهی قمشه ای [و ترجمه بروجردی] خیلی راحت گفته: «و بر او درختی از کدو رویانیدیم.»

درختی از کدو؟ مگر کدو درخت دارد؟ پرداخت ضعیف است. درخت کدو مضحکه است.

ب. بعضی‌ها سعی کرده‌اند از واژه عام تری استفاده کنند و اصلاً از شجر صرف‌نظر کرده‌اند. می‌گویند: «کدویی رویانیدیم.» یعنی نادیده گرفتن مفرد.

ج. بعضی‌ها شجر را به گیاه ترجمه کرده‌اند. این هم معادل خوبی نیست. چون گیاه در فارسی اعم و اشمَل است و یعنی هر نوع رستنی.

گیاه (فارسی) = نجم (گیاه بی ساقه) + شجر (گیاه با ساقه)

چه کنیم؟ در فارسی واژه دیگری نداریم. اگر دامنه را تنگ کنیم می‌شود درخت که شامل کدو نیست. اگر دامنه را باز کنیم می‌شود گیاه که شامل غیر کدو هم می‌شود [که شجر به آن معانی نیست]. این عدم تطابق است؛ یعنی نمی‌توانیم هیچ واژه‌ای در فارسی پیدا کنیم که دامنه معنایی اش کاملاً منطبق بر شجر در عربی باشد. پس یا درخت را باید انتخاب کنیم که اخص است و یک جور کار را خراب می‌کند یا گیاه که اعم است و باز هم افت معنایی دارد.

«گیاه ساقه دار کدو» هم ترجمه خوبی نیست و اشکال در سطح ادبیات پیش می‌آید؛ یعنی اقتضای حال را در نظر نگرفته ایم؛ زیرا بحث طبقه بندی گیاهان مطرح نیست که فضا را از یونس و استراحتش ببریم به سمت این مطالب! یعنی وسواس باعث تغییر بافت به گیاه شناسی می‌شود. پیشنهاد ما این است که کلا از معنا کردن شجر صرفنظر کنیم. او بر او کدویی رویانندیم. در مجموع در اینجا می‌توان به قرینه کدو یک معنایی کرد و مطلب روشن است اما در بعضی آیات چنین نیست:

«لا تقربا هذه الشجرة»

در آن آیه گفته بود که «شجره کدو» ولی اینجا اصلاً معلوم نیست شجره چیست! در تفاسیر هم حتی نظرات مختلف هست:

درخت سیب: یک درخت به معنای دقیق کلمه!

گندم: ساقه کوتاه شکننده و پایین ترین مرحله شجره.

برخی آیه را به «بوته کوچک» ترجمه کرده‌اند؛ یعنی حتی قید هم اضافه کرده‌اند. اگر ترجمه کنیم: «و به این درخت نزدیک نشوید»، مخاطبی که با تفسیرش آشنا نیست ذهنش فقط به سمت درختان می‌رود. (درخت سیب؟ گیلاس؟ هلو؟) هیچ وقت ذهنش سراغ گندم نمی‌رود.

اگر ترجمه کنیم: «به این بوته کوچک نزدیک نشوید»، اصلاً ذهنش سمت درخت نمی‌رود.

پس مترجم با پرداختن، قفل کرده و دایره را بسته است. درحالی که در عربی، دامنه وسیع بوده است.

بعضی ترجمه‌ها هم که شاهکارند! «ولی نزدیک مشوید به این درخت گندم!!!» مگر ما درخت گندم داریم؟! علاوه بر این، گندم هم در متن قرآن نیامده بود. در اینجا به نوعی وارد تفسیر هم شده و ترجمه تفسیری ارائه کرده است.

در بعضی آیات که تعبیر استعاری می‌شود، مسئله بسیار پیچیده تر از این می‌شود:

«الزَّجَاجَةُ كَأَنَّهُمْ كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ»: نه زیتون، زیتون حقیقی است و نه شجره.

گاهی شجر، عطف به واژه ای دیگر می‌شود:

«والنجم والشجر يسجدان». در فارسی چنین عطفی نداریم. A و A' اگر شجر به درخت و نجم به بوته ترجمه شوند حجم زیادی از گیاهان که نه بوته اند و نه درخت، از این مجموعه خارج می‌شوند (مثل چمن). پس انطباق صددرصدی نداریم.

پیشنهاد: کلا بگویند «گیاهان» یا «رستنی‌ها». با این ترجمه، آن معنای مجموعی را بهتر رسانده است. پس الزاما ترجمه دقیق، ترجمه پایبند به متن اصلی نیست.

نهر: (آبی که در اندازه‌ها و حجمهای مختلف جریان دارد).

در داستان بنی اسرائیل: «وَإِنَّ مِنَ الْجَبَارَةِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ»: چون آب کمی است می‌گوییم چشمه یا جوی.

در آیات دیگر آمده است «انهاری که کشتی در آن‌هاست»: پس رود هست نه جوی.

اینجا قرینه وجود دارد ولی گاهی قرینه نداریم:

نهر و آبشخوری که قوم ثمود تقسیم کردند یک روز آن‌ها آب می خوردند و یک روز شتر. رود بود یا جوی؟ اگر بگوییم رود شاید بگوییم این چه شتر و بچه ای بودند که این همه آب می خوردند؟! پس جوی بهتر است. در مورد «نهرهای بهشتی» قرینه ای نداریم: «و انهار من لین». رود یا جوی؟ شاید اصلاً همین ابهام هدفدار است؛ یعنی اصلاً قرار نبوده واضح توضیح دهد. این عبارت به هر دو شکل ترجمه شده است.

۲) توجه به معنای جانبی در کنار معنای اصلی

گاهی معنای اصلی دو واژه با هم برابر است اما معنای جانبی آن‌ها خیر.

نفس: روحی که حالت چموشی و خبیثی در زبان عربی دارد. ولی soul انگلیسی اصلاً چنین بارمعنایی ندارد و خنثی است. «جان» فارسی هم خنثی است؛ بنابراین برخی خودشان را راحت کرده و نفس را به همان نفس ترجمه کرده‌اند.

Blood در انگلیسی معنای جرم و جنایت دارد ولی «عَلَقَه» (خون بسته) اتفاقاً از ریشه انس و علاقه است. پس نمی‌توان علاقه را به Blood ترجمه کرد و نتیجه گرفت که انسان از علاقه آفریده شده و این، یعنی همان عقیده مسیحی که «انسان گناهکار متولد می‌شود!» قرآن اصلاً چنین چیزی را قبول ندارد.

عبارت «لَا يُسْمِنُ» در مورد غذاهای جهنمی ذکر شده است که معنای تحت اللفظی آن، این است که غذاهای جهنمی چاق کننده نیست.

اگر آن را به همین چاق کننده نبودن معنا کنیم، ممکن است زنان امروزی بگویند جهنم عجب جای خوبی است! چون چربی ندارد! در بافت و فضای فرهنگی امروز، چربی خیلی مثبت نیست. زنان اروپایی هم ممکن است بگویند اصلاً جهنم، دقیقاً جای رفتن است!

چربی بر خلاف معنای امروزی منفی خود، قبلاً مثبت و نشانه رفاه بوده است. در جهنم، چاقی وزنی منظور نیست بلکه منظور «لَا یُسْمِنُ» این است که: خوش گذرانی در کار نیست؛ رفاه در کار نیست و آنجا بدبختید.

معنای اصلی ریشه «سمن»، چاق بودن است و معنای جانبی آن: سرحال بودن و سرکیف بودن. در فرهنگ مشترک ما و عرب‌ها، روغن و چربی و «نون توی روغن بودن» یک نشانه رفاه بوده هست.

سطح ادبیات

وقتی در مورد ادبیات صحبت می‌کنیم از واژه فراتر می‌رویم و به دنبال ارزش ادبی هستیم. یک هنرمند، امور روزمره عادی را ترکیب می‌کند و می‌آراید و یک ارزش هنری ایجاد می‌کند. ممکن است از ترکیب واژه‌ها یک متن ادبی زیبا به وجود آید. سطح ادبی افراد مختلف هم متفاوت است.

ارزش‌های هنری و زیبایی‌شناسانه یک متن را نمی‌توان از آن جدا کرد. در ترجمه، تمام این ارزش زیبایی‌شناسانه مبدا از بین می‌رود و ما اگر بخواهیم ترجمه زیبایی داشته باشیم باید زیبایی جدیدی بیافرینیم.

برخی زیبایی‌های ادبی عبارتند از چینش و آرایش الفاظ (سجع، واج آرای و...) و معانی (مثل لف و نشر، جناس) در دوران معاصر یعنی دوره ماشینی شدن، اشیاء مختلفی را می‌بینیم که با ظرافت کمتر و در کمترین زمان، ساخته و استفاده می‌شوند درحالی‌که در گذشته به مسائل زیبایی‌شناختی، توجه بسیار زیادی می‌شده است؛ به عبارت دیگر، در گذشته بین کارکرد روزمره و زیبایی‌شناختی، تفاوتی قائل نمی‌شده‌اند و آن‌ها را از هم جدا نمی‌کرده‌اند؛ اما امروزه کارهای هنری صرفاً در نمایشگاه‌ها و گالری‌ها قرار دارند. در قدیم، چیز جدایی به نام هنر وجود نداشت و هر چیز

روزمره‌ای هنرمندانه ساخته می‌شد. امروزه ما با دریایی از اطلاعات مواجهیم که وقت نداریم آن‌ها را ساخته و پرداخته کنیم و شکل دهیم.

نباید از انسانی که یک ظرف پرنقش و نگار می‌سازد انتظار داشته باشیم که کلامی عاری از زیبایی ادبی داشته باشد. امروزه در کلام هم این جدایی انجام گرفته است. مطالب علمی، دقیق هستند اما فاقد ارزش ادبی؛ اما در گذشته، همه اینها در یک متن حضور داشته است. امیرالمومنین (ع) با آن خطبه‌های بلیغ، حرف‌های روزمره خود را می‌زند و این کاملاً طبیعی بوده است. آراسته کردن کلام، حتی در خبررسانی برای آن‌ها ارزشمند بوده است. نباید ترجمه قرآن مانند یک متن روزنامه‌ای باشد بلکه باید یک متن فاخر، ولو کمتر از ارزش ادبی اصل قرآن داشته باشد. البته گاهی اوقات، دقت ادبی و زبانی قابل جمع نیستند. نهایت مطلوبیت برای مردم، قرآنی است که در عین اطلاع‌رسانی (آموزش و تعلیم و تزکیه و...)، شامل زیبایی‌های لذت‌بخش نیز باشد.

سطح فرهنگ

منظور از سطح فرهنگ، به نوعی همان قرائن حالیه است. متون، خودبسنده نیستند و باید شرایط فرهنگی زمان تولید آن‌ها مورد توجه قرار گیرد. در ترجمه با دو فرهنگ (فرهنگ مبدا و فرهنگ مقصد) مواجهیم. فرهنگ شامل مجموع محیط و شامل ویژگی‌های اقلیمی، محیطی و ویژگی‌های کاملاً انسانی می‌شود.

ما به راحتی «اذا ضربتُم فی الارض» را به سفر کردن ترجمه می‌کنیم؛ اما ما در مورد سرزمینی صحبت می‌کنیم که خاک آن و نوع حرکت کردن در آن، متفاوت از سایر مکان‌هاست. تعداد آبادی‌ها بسیار محدود بوده و زمین بادیه، سیال و روان است و سفت نیست؛ بنابراین به شتر، «سفینه البر» یعنی کشتی خشکی پیما گفته می‌شود و معنای شنا در خشکی، از این نامگذاری برداشت می‌شود. «ضرب فی الارض» مانند «شنا در دریا» یعنی پا زدن در زمین است و به همین خاطر گفته شده ضرب فی الارض و نه علی الارض.

در آیه مربوط به حجاب آمده است: «يُدْنِينَ عَلِيَهُنَّ مِنْ جَلَابِيْبِهِنَّ ذَلِكَ اَدْنَىٰ اَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ» (احزاب/ ۵۹). آیه می‌گوید حجاب داشته باشید که در این صورت بهتر شناخته نخواهید شد و اذیت نخواهید شد! آیا اگر فردی بی‌حجاب باشد بهتر می‌توان او را از دور شناخت یا اگر باحجاب باشد؟! علاوه بر این، اگر کسی خانمی را بشناسد، اذیتش نمی‌کند؟!

اینجاست که باید سطح فرهنگی آیه را بدانیم تا متوجه منظور اصلی آن شویم. سطح حرمتی که عرب‌ها برای زنان آزاد (حره) قائل بودند برای زنان کنیز (مملوک) قائل نبودند و به کنیزها به راحتی بی‌احترامی می‌کردند. حجاب برای زنان آزاد مطرح بوده و وقتی حجاب زنی کامل باشد، می‌فهمند که آزاد است پس اذیتش نمی‌کنند.

نمونه دیگر، آیه «انما یخشی الله من عباده العلماء» است. ما علما را در این آیه به راحتی به دانشمندان مطرح می‌کنیم. مگر در آن زمان چند دانشمند وجود داشته است؟ وقتی عرب می‌گفته دانشمند، منظورش چه فردی بوده است؟ ذهن ما با شنیدن دانشمند، سراغ انیشتین و پروفیسور حسابی می‌رود در حالی که مطمئنیم منظور خدا، این‌گونه افراد نبوده است. این علما قرار است چه درسی خوانده باشند و چه علمی داشته باشند؟ خود پیامبر، امی است و دیگران نیز امیین هستند. پس معنای علما باید در همان بافت فرهنگی فهمیده شود. علما یعنی کسانی که اهل تفکر در آفرینش و نشانه‌های الهی هستند.

ترجمه‌های فرقه‌ای

همه فرقه‌ها، درگیر ترجمه نشده‌اند. ترجمه قرآن اهدافی دارد و فرقه‌ها نیز اهدافی. زمانی که این دو همسو شوند، فرقه درگیر ترجمه می‌شود. اهداف فرقه‌ها و ترجمه‌ها نیز در طول تاریخ عوض می‌شود در نتیجه، برخی فرقه‌ها فقط در دوره‌هایی خاص، به ترجمه علاقه‌مند شده‌اند.

یک فرقه، قرآن را طبق اهداف و عقاید خود ترجمه می‌کند. نباید گفت قرآن بین همه مشترک است، هر فرقه برای تبلیغ عقاید خود نیاز به ترجمه قرآن دارد پس همه فرقه‌ها باید دچار ترجمه شده باشند و حتی با هم مسابقه بدهند. در عمل چنین اتفاقی نیفتاده است.

فرقه قادیانیه (احمدیه) در قرن ۱۲ هجری در شبه قاره هند، تاسیس شده که افکار خاص و غلوآمیزی دارند. این فرقه، علاقه بسیاری به ترجمه قرآن دارد و بیشترین ترجمه به زبان‌های مختلف در طول تاریخ، متعلق به اینهاست. (۸۰ زبان)

فرقه اباضیه که گونه‌ای از خوارج هستند و در کشور عمان زندگی می‌کنند تاکنون حتی یکبار هم قرآن را ترجمه نکرده‌اند! فرقه زیدیه نیز درگیر ترجمه نشده است. فعالیت برخی فرقه‌ها از جمله شیعه نیز در امر ترجمه، زیاد نیست.

عوامل اهمیت یافتن ترجمه قرآن نزد یک فرقه

(۱) تفاوت فرق در تمرکز عقاید و احکامشان بر اساس قرآن

(۲) تفسیرگریز یا تفسیرپذیر بودن یک فرقه

همه فرقه‌های اسلامی معتقد به قرآن هستند اما برخی متکی بر قرآن هستند و غیر آن (یعنی سنت) را به حداقل رسانده‌اند. درست است که شیعه، قرآن را ثقل اکبر می‌داند اما ثقل اصغر، یعنی عترت نیز اهمیت زیادی دارد. از طرف دیگر، روایت «لا تحاجوا بالقرآن... القرآن ذو وجوه» نشان می‌دهد که قرآن، به معانی مختلفی قابل تأویل و تفسیر است. از سوی دیگر، وجود متشابهات در قرآن و نیاز به راسخان در علم برای تأویل صحیح متشابهات، از باورهای شیعه به شمار می‌رود. در نتیجه بخش عمده‌ای از عقاید شیعه را احادیث معصومین تشکیل می‌دهد. آنچه در میان شیعه مرسوم بوده مراجعه مستقیم به قرآن نیست بلکه فهم امام (ع) را اصل قرار می‌داده‌اند. قرآن از نظر شیعه از نظر شأن و رتبه، بالاتر از اهل بیت است اما ما قرآن را هم از طریق عترت می‌فهمیم. برای معرفی مذهب شیعه، ترویج و تکیه بر آموزه‌های اهل بیت است و ترجمه قرآن، چندان در راستای ترویج تشیع نیست. این مسئله باعث توجه محدود شیعه به ترجمه قرآن شده است.

در اهل سنت نیز سنت فقهای مختلف و صحابه و تابعین مهم است و قرآن محور نیستند.

اما فرقه‌هایی وجود دارد که بر محوریت قرآن شکل گرفته‌اند و قائل به ارزش حداقلی سنت هستند. این فرقه‌ها تعداد محدودی هستند و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. تفسیرگریز و تفسیرستیز: فرقه‌های خوارج (از جمله اباضیه) در این دسته جای می‌گیرند. با توجه به آنکه ترجمه در قرون اولیه، نوعی تفسیر به حساب می‌آمده، این فرقه‌ها خود را درگیر ترجمه هم نکرده‌اند.

ب. تفسیرپذیر و تأویل‌پذیر: فرقه جدید قادیانیه، تمام عقاید اهل سنت را کنار گذاشتند و با افکار مدرن، از نو از متن قرآن یک تفسیر جدید (بدون ارتباط با مذاهب قبلی) ارائه دادند. این فرقه، توجه بی‌نظیری به ترجمه قرآن دارد.

(۳) پراکندگی جغرافیایی

برخی فرقه‌ها به دلیل پراکندگی جغرافیایی خود علاقه‌ای به ترجمه قرآن پیدا نکرده‌اند. فرقه‌هایی که در مناطق عرب زبان هستند، پیروانی در مناطق غیرعرب‌زبان ندارند و به دنبال تبلیغ فرقه خود هم نیستند. برای نمونه، فرقه زیدیه بعد از قرن ۵ که در ایران رو به اضمحلال رفتند فقط در یمن هستند و نگاه دفاعی دارند و بنابراین سراغ ترجمه قرآن نمی‌روند.

وهابیت که در قرن ۱۸ میلادی تاسیس شد، در ابتدا نسبت به احادیث، بسیار بدبین بودند و رویکردی اعتراض آمیز و انکاری نسبت به احادیث داشتند و خیلی از تفسیر و تأویل‌ها را برنمی‌تافتند. طبیعی است که این نوع وهابیت، سازگاری‌ای با ترجمه قرآن ندارد. تا همین سه چهار دهه اخیر، وهابیت مطلقاً در جهت ترجمه قرآن، فعال نبوده‌اند؛ اما عواملی باعث تغییر در آن‌ها شد:

فشار سعودی‌ها برای تغییر مواضع وهابیت باعث ایجاد تغییراتی در دیدگاه‌های آنان شد. شروع مذهب وهابیت همراه با روی سیاسی آن، یعنی آل سعود بود. بعدها بینشان شکاف افتاد و متوجه شدند برای اینکه بمانند باید انعطاف‌پذیر باشند. از طرف دیگر، وهابیت یک فرقه مبلغ است و به دنبال پیروان جدید است. در نتیجه، عوامل متعددی باعث تجدیدنظر شیوخ وهابیت در عقاید و مبانی خود شد و از طرف دیگر، تغییر و گسترش جغرافیایی مکان حضورشان، یکی از دلایل نیاز به ترجمه قرآن بود.

۴) محوریت یا عدم محوریت زبان عربی

فرقه احمدیه قائل به محوریت قرآن بود اما زبان بومی را می‌پذیرفت در نتیجه دست به ترجمه وسیع قرآن زدند؛ اما حنابله، قائل به محوریت سنت هستند و زبان عربی را نیز محور می‌دانند در نتیجه از ترجمه قرآن و غیر آن پرهیز کردند و این مطلب باعث عدم توسعه مذهب حنبلی در مناطق غیرعرب‌زبان شده است. اکثریت فرق اسلامی قائل به محوریت سنت و پذیرش زبان‌های بومی هستند. شیعه امامیه و بخش مهمی از اهل سنت در این دسته جای دارند که به ترجمه قرآن در حد محدود روی آوردند.

تجلی ترجمه فرقه‌ای

با توجه به اینکه مترجم در عمل نمی‌تواند خیلی از ظاهر آیات دور شود، در نتیجه امکانات او برای نشان دادن باورهای فرقه خود در قالب ترجمه، بسیار محدود است. مسائل کلامی و اعتقادی و نوع تأویل آیات متشابه، تفاوت میان فرقه‌ها در ترجمه قرآن را نشان می‌دهد.

ترجمه الهی قمشه ای از آیه ۲۳ سوره قیامت، به خوبی نشان دهنده دیدگاه شیعی او در عدم امکان رویت جسمانی خداوند است: «إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (قیامه/ ۲۳): و به چشم قلب، جمال حق را مشاهده می‌کنند.

برخی مسائل، اختلافات همیشگی کلامی بوده‌اند و محدود به زمان خاصی نیستند از جمله جبر و اختیار و امامت.

به تفاوت میان ترجمه‌های مختلف آیه ۵۵ سوره مائده از واژه «ولی» توجه کنید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

الهی قمشه‌ای (شیعه): ولی امر و یاور شما تنها خدا و رسول و مؤمنانی خواهند بود که نماز به پا داشته و به فقرا در حال رکوع زکات می‌دهند (به اتفاق مفسران مراد علی علیه السلام است).

مکارم (شیعه): سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

خرم دل (اهل سنت): تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند.

خانم طاهره صفارزاده (شیعه) واژه «ولی» را به guardian ترجمه کرده که به معنای نگهبان و قیم است. همچنین آرتور آربری (خاورشناس انگلیسی) این واژه را به friend برگردانده است. تفاوت میان این دو، بسیار آشکار است.

بعضی مسائل کلامی هستند که به نسبت، جدید و حاد محسوب می‌شوند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مائده/ ۳۵):

مکارم (شیعه): ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید! و وسیله‌ای برای تقرب به او بجوئید!

فولادوند (شیعه): ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و به او [توسل و] تقرب جوئید؛

ترجمه تفسیر طبری (اهل سنت): یا آن کسها که بگرویدید بپرهیزید بر خدای و بجوئید سوی او نزدیکی.

خرم دل (اهل سنت): ای مؤمنان! از خدا بترسید (و از اوامر او اطاعت کنید و از نواهی او اجتناب ورزید) و برای تقرب به خدا وسیله بجوئید (که عبارت از طاعت و عبادت و اعمال شایسته و بایسته است).

ترجمه «وسيله» به «عمل صالح» یا «راه»، به نوعی وهابیزه کردن قرآن است.

کهن‌گرایی در ترجمه‌ها

روحانیون در سخنرانی‌های مذهبی معمولاً از اصطلاحات قدیمی استفاده می‌کنند. حتی روحانیانی که سابقه بیشتری دارند، حتی در مسائل کاملاً به روز، از کلمات قدیمی استفاده می‌کنند. ترجمه کتاب مقدس به فارسی مربوط به حدود ۸۰ سال پیش است اما به صورت تعمدی به شکلی صورت گرفته که به نظر می‌رسد مربوط به هزار سال پیش است! انگلیسی‌ها بسیار علاقه مندند که شهرشان قدیمی به نظر برسد.

همه اینها می‌خواهند به مخاطب القا کنند که ما اصالت و قدمت فراوانی داریم و متن و صحبت و فرهنگ ما یک بحث دم‌دستی و ساده و روزنامه‌ای نیست، بلکه قدمت و سابقه بسیار زیادی دارد. چنین کاری را کهن‌گرایی می‌نامیم. در کهن‌گرایی در واقع یک آفرینش هنری قرار گرفته است. کهن‌گرایی به دنبال ایجاد احساس است نه قلب و تغییر واقعیت. بسیاری فکر می‌کنند که نزدیک شدن به متن، خیلی مطلوب است در حالی که این مسئله حد و حدودی دارد. کهن‌گرایی به دنبال ایجاد فاصله میان ما و متن است.

ما وقتی در کنار برادرمان هستیم شاید فاصله چندانی از او نمی‌گیریم اما مثلاً ایستادن در فاصله یک متری از پدر، نشان‌دهنده احترام و حرف‌شنوی ما از اوست. این فاصله‌ها باید به صورت تکنیکی و حرفه‌ای تعیین شود و البته گاهی ممکن است اگر فاصله از یک حد مطلوب، بیشتر شود، اثربخشی به صفر برسد اما به هر تقدیر، فاصله را نمی‌توان نادیده گرفت.

ترجمه خرمشاهی از قرآن، مشهور به نفی کهن‌گرایی است و به زبانی بسیار روزمره نوشته شده است اما ترجمه الهی قمشه‌ای تا حدی برای نسل جدید، سخت‌فهم است. ترجمه فیض الاسلام از نهج البلاغه و تا حدودی ترجمه شهیدی هم بسیار کهن‌گراست.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ (فرقان / ۱۷)

الهی قمشه‌ای: و روزی که این مشرکان را با معبودانی که به جای خدا می‌پرستیدند به عرصه قیامت محسور گرداند، آن‌گاه بدان معبودان گوید: آیا شما بندگان مرا از راه بردید یا خود به راه ضلالت شتافتند؟

خرمشاهی: و روزی که آنان را با آنچه به جای خدا پرستیده‌اند، گرد آورد، [به آنان] گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ یا آنکه خود ایشان ره گم کردند؟

تقسیم انواع واژگان یک زبان از لحاظ نو و کهنه بودن:

الف. بسیاری از واژه‌ها هستند که مهر کهنه‌بودن بر آن‌ها می‌خورد مثل عیش (زندگی)، سیم و زر (طلا و نقره)

ب. بیشتر واژه‌های یک زبان، خنثی هستند مثل جنگ

ج. بسیاری از واژه‌ها، مهر جدید بودن می‌خورند از جمله وام‌واژه‌ها (واژگان دخیل: تبلت، پارکینسون) یا واژه‌های فارسی نوپدید: فناوری، رایانه، خالی‌بندی.

اگر مترجم تا حد زیادی از واژه‌های خنثی استفاده کند و در عین حال، تعدادی واژه کهن در ترجمه خود به کار برد، باعث می‌شود تا در عین کهن‌گرایی، خواننده نیز سردرگم نشود. یکی از اهداف کهن‌گرایی، بیرون بردن ما از زمان حال است.

در جاهایی که خود قرآن از واژه‌های غیرمعمول یا کمتر معمول استفاده کرده، در ترجمه‌اش نیز می‌توانیم از واژه‌های کهنی استفاده کنیم که امروزه کاربرد ندارند یا کم‌کاربردند. البته افراط در این کار، به فهم مخاطب صدمه می‌زند. کهن‌گرایی یک امر لازم و بخشی از الزامات ترجمه محسوب می‌شود.

آشنایی زدایی یا روزمرگی زدایی در ترجمه متون دینی

ما با اصطلاح «قنادی» و «شیرینی فروشی» آشنا هستیم اما با «شیرینی سرا» و «شیرینی کده» زیاد آشنا نیستیم و البته پس از مدتی با آن آشنا می‌شویم. بسیاری از واژه‌هایی که امروز برای ما آشنا هستند قبلاً آشنا نبوده‌اند. زمانی که یک واژه آشنا وجود دارد اما عمداً یک واژه ناآشنا را به کار می‌بریم به جنگ با آشنایی می‌رویم. این مسئله باعث وارد شدن شوک به مخاطب و خارج کردن او از روزمرگی می‌شود. تنوع و خارج کردن فرد از روزمرگی و مبارزه با خودکارشدگی، از اهداف آشنایی زدایی به شمار می‌رود. خودکارشدگی به این معناست که برای فهم برخی واژه‌ها نیاز به تامل نداریم و فوراً آن‌ها را درک می‌کنیم. مثلاً دانشگاه، آشناست اما پژوهش‌سرا، قدری ناآشناست و اندکی برای فهم آن، تامل می‌کنیم. برای آشنایی زدایی، گاهی یک واژه را با واژه‌ای کهنه، تعویض می‌کنیم مثلاً به جای هتل عباسی از اصطلاح کاروانسرای عباسی استفاده می‌کنیم. گاهی هم از تعویض با واژه‌ای جدید استفاده کرده و به جای قهوه‌خانه از کافه استفاده می‌کنیم.

قرآن برای یک معنا، از واژه‌های مختلف استفاده کرده است. چنین امری، صرفاً به دلیل تفنن و تنوع بوده است؟! غیث (باران) بارها در قرآن به کار رفته است اما در سوره طارق، از باران با عنوان «و السماء ذات الرجع» یاد شده است. سوره طارق، پر از آشنایی زدایی است.

سفینه (کشتی) یک کلمه روزمره است اما گاهی هم در قرآن از واژه «فلک» یاد شده که غیرمانوس و غیرروزمره است. واژه‌های پرتکرار، مانوس و واژه‌های کم‌تکرار، نامانوس هستند. در موضوعات خاص مثل آخرت و معجزات، از این واژه‌ها در قرآن به میزان زیادی استفاده شده است.

مثلاً قرآن برای جهنم گاهی از واژه «نار» استفاده می‌کند که ساده و به معنای آتش است. گاهی هم از واژه «جهنم» استفاده کرده که واژه‌ای عبری است و دلیل کاربردش این است که این جهنم، همان جهنم یهود است و اشتراک بین اسلام و یهودیت را می‌توان از آن برداشت کرد، ضمن اینکه یهودیان مدینه نیز بهتر با این واژه ارتباط برقرار می‌کردند. گاهی هم قرآن از «سَقَر» استفاده کرده که واژه‌ای کهن در عربی به شمار می‌رفته است. قرآن گاهی برای آشنایی زدایی، برای قیامت، واژه‌سازی کرده است: «الْحَاقَّةُ» (واقع شونده)، الْقَارِعَةُ (کوبنده)، الْغَاشِيَةُ (بلای عالم‌گیر).

جَنَّةٌ، واژه‌ای روزمره به معنای باغ است که برای بهشت به کار رفته است اما گاهی به جای اصحاب الجنة از اصحاب النعيم (نعمت‌ها) استفاده شده است یا از واژه «فردوس» که از کلمه فارسی پردیس، وام‌گرفته شده استفاده کرده است.

در ترجمه قرآن نیز با این مسئله مواجهیم.

قرآن معمولاً از واژه «انسان» استفاده می‌کند پس ترکیب «جن و انس» آشنایی زدایی دارد. واژه انس، واژه‌ای قدیمی‌تر از انسان است. پس انسان را به انسان و انس را به آدمیان می‌توان ترجمه کرد. کلمه جَنَّةٌ در ترکیب «من الجنة و الناس»، واژه‌ای قدیمی‌تر از جن است بنابراین در ترجمه نیز باید از واژه‌ای قدیمی‌تر (مثلاً پریان) استفاده کرد.

شش. آشنایی با انواع تفاسیر

روش‌ها و شیوه‌های مفسران در تفسیر آیات قرآن، بر حسب اختلاف سلیقه، استعدادها و اندوخته‌های علمی آن‌ها، متفاوت است. برخی با این اعتقاد که عقل را به وادی تفسیر کلام خدا راهی نیست تنها به نقل اکتفا کرده‌اند و برخی دیگر برای عقل، نقشی قائل شده‌اند و آن را در تفسیر دخالت داده‌اند و برای اعمال نظر و اجتهاد، میدانی بسیار باز و گسترده فرض کرده‌اند؛ به این دلیل که قرآن می‌فرماید: «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا...» یا می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

به هر حال مفسران دو شیوه را در تفسیر برگزیده‌اند: شیوه نقلی و شیوه اجتهادی؛ شیوه نقلی مبتنی بر گفتار و نظریات مآثور از سلف (گذشتگان) است؛ با اندکی توضیح و شرح، چنان که ابو جعفر طبری انجام داده است و یا با بسنده کردن به منقولات بدون هیچ اظهار نظر یا توضیح، چنان که جلال الدین سیوطی و سید بحرانی عمل کرده‌اند. اساس تفسیر اجتهادی هم معمولاً رأی خاص مفسر است که آن را تحت تأثیر عقیده و مذهب ویژه خودش ابراز داشته است؛ مانند اکثر تفاسیر رایج بین مسلمانان از صدر اسلام تاکنون.

الف. تفسیر نقلی

تفسیر نقلی (مآثور) در بیان و تفصیل آیات مبهم، قبل از هر چیز بر خود قرآن استوار است و سپس بر روایات نقل شده از معصوم و بعد از آن، بر روایاتی از صحابه بزرگوار پیامبر و تابعان آنان که در توضیح و شرح دشواریهای آیات مبهم وارد شده است. البته طبیعی است که از نظر شیعه، اعتبار و درجه سخن معصوم با غیرمعصوم - هر چند از صحابه و تابعان باشد - برابر نیست ولی از باب اینکه اینان در زمان نزول قرآن یا نزدیک به آن دوران، حضور داشته‌اند و به زبان قرآن سخن می‌گفته‌اند می‌توانند در برخی زمینه‌ها، به آن‌ها و اطلاعات دسته‌اولشان مراجعه کرد. شایسته است از انواع تفسیر مآثور و میزان درستی و اعتبار هر نوع در زمینه تفسیر سخن بگوییم:

۱. تفسیر قرآن به قرآن

بی‌تردید، متقن‌ترین منبع برای تبیین و تفسیر قرآن، خود قرآن است؛ زیرا بنا به فرمایش امیر مؤمنان (ع): «برخی آیات آن، یکدیگر را تبیین می‌کنند و آیات آن گواه صدق یکدیگرند»^۱ برخی آیات، نکته‌ای را به صورت اجمالی یا مبهم ذکر کرده‌اند که در جای دیگری از قرآن، همان نکته به صورتی آشکار و مفصل آمده است؛ قرآنی که تبیین همه مبهمات شریعت است، به طریق اولی، تبیان خودش نیز خواهد بود و به همین جهت است که جمله «القرآن یفسر بعضه بعضاً» در زبان مفسران شهرت یافته است.

تفسیر قرآن به قرآن خود به دو شیوه است: اول آنکه مطلبی در یک آیه مبهم و در آیه دیگر به طور واضح بیان شده است. در این صورت بین دو آیه تناسبی معنوی یا لفظی وجود دارد؛ مانند آیه «حم، وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ...»^۲ که در سوره قدر، این «لیله مبارکه» به شب قدر تفسیر شده است: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»^۳ و در سوره بقره بیان شده است که این شب در ماه رمضان واقع شده است: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...»^۴. از مجموع این آیات روشن می‌شود که: قرآن در شبی مبارک که همان شب قدر ماه رمضان است نازل شده است. مثال دیگر برای این شیوه، تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ، إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^۵ است.

مقصود از این «امانتی» که تنها انسان در بین مخلوقات شایستگی بر دوش کشیدن آن را دارد چیست؟ در آیه «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»^۶، این امانت، به «خلافت» تفسیر شده و تا حدودی ابهام آن بر طرف شده است. با این تفسیر، باز این سؤال مطرح می‌شود که مقصود از این «خلافت» که تنها در بین مخلوقات به انسان ارزانی شده و او از آن بهره‌مند گردیده است چیست؟ برای رفع ابهام، آنجا که می‌فرماید: «أَلَمْ تَرَوْا

^۱ «ينطق بعضه ببعض و يشهد بعضه على بعض». نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳، ص ۱۹۲.

^۲ «حاء، ميم، قسم به كتاب روشنگر، [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم...». دخان ۴۴: ۳-۱.

^۳ «ما [قرآن را] در شب قدر نازل کردیم». قدر ۹۷: ۱.

^۴ «ماه رمضان [همان ماه] است که در آن، قرآن فرو فرستاده شد...» بقره ۲: ۱۸۵.

^۵ «ما امانت [الهی] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند ولی انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان است». احزاب ۳۳: ۷۲.

^۶ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...» بقره ۲: ۳۰.

أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...^۱ یا «وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا»^۲ خلافت و جانشینی را به توان نوآوری و قدرت تصرف در عالم هستی تفسیر کرده است؛ بنابراین توان انسان در تسخیر همه موجودات و امکان تصرف او در ریز و درشت جهان هستی، همان توان نوآوری‌ای است که در او به ودیعت نهاده شده و مظهر قدرت خداوند است که ذاتاً بر عالم هستی سلطه و حاکمیت دارد. در این چند آیه ملاحظه گردید که هر آیه چگونه آیه مشابه خود را تفسیر کرده و مصداق «القرآن یفسر بعضه بعضاً» را روشن نموده است.

شیوه دوم تفسیر قرآن به قرآن، آن است که در آیه‌ای سخنی آمده است ولی ظاهراً نه از نظر معنوی و نه از نظر لفظی با موضع ابهام در آیه دیگر ارتباطی ندارد؛ اما می‌توان برای برطرف کردن آن ابهام بدان آیه تمسک جست. همه آیاتی که ظاهرش تشبیه خداوند به انسان است از این نوع می‌باشد که به وسیله آیه «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۳ تفسیر شده است؛ زیرا در این آیه، هر گونه تشبیهی نسبت به خداوند، مردود شناخته شده است و ناگزیر باید آیاتی را که ظاهرش تشبیه است (مثلاً آیاتی که سخن از دست خدا و عرش و آمدن خداوند دارند)، به گونه‌ای تأویل کرد که عقل سلیم آن را بپذیرد.

۲. تفسیر قرآن با سنت

مجموعه احکام شرعی و فروع آن که در احادیث (سنت) ذکر شده، تفصیل مبهماتی است که در قرآن به طور مجمل و به شکل عام یا مطلق آمده است. خداوند خطاب به پیامبرش می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۴. بنابراین وظیفه اساسی پیامبر، تبیین مبهماتی است که در قرآن آمده است و از این رو، همه بیانات پیامبر در زمینه ابعاد شریعت، تفسیر قرآن به حساب می‌آید.

۳. تفسیر قرآن بنا بر سخنان صحابه

صحابه کسانی بودند که در دامان رسالت پرورش یافته و زلال گوارای دانش را بدون واسطه از منبع اصلی‌اش نوشیده بودند و در سایه ارشاد و راهنمایی مستقیم پیامبر (ص) درس دین آموخته بودند؛ از این رو، معانی قرآن را بهتر از دیگران می‌فهمیدند و بیش از دیگران به نشانه‌های روشن معارف عالی آن راه می‌یافتند. ابن مسعود می‌گوید: «هر یک از ما- صحابه- که ده آیه را می‌آموخت از آن نمی‌گذشت مگر آنکه معنا و کیفیت عمل به آن را فرا می‌گرفت»^۵.

۴. تفسیر قرآن بنا بر گفته‌های تابعان

تابعان، به احادیث پیامبر (ص) و دانشمندان صحابه بیشتر دسترسی داشته‌اند و معانی آیات قرآن را بهتر می‌فهمیدند؛ زیرا به ابزار فهم قرآن که پایه آن زبان فصیح، دست نخورده و تغییر نیافته بود، نزدیکتر بودند و به راحتی به حوادث و رخدادهایی که با نزول آیات ارتباط داشت یا مستقیماً سبب نزول پاره‌ای از آیات بود دسترسی داشتند و باب سؤال از مفاهیم قرآن و دانستن اسباب نزول و پرسش از مواضع ابهام آیات به طور کامل بر روی آنان گشوده بود؛ نعمتی که مفسران دوره‌های بعد، از آن برخوردار نبودند.

ولی، با تمام این اوصاف، قول تابعان در تفسیر، تنها به عنوان شاهد و مؤید نزد ما اعتبار دارد و آن را حجت قطعی نمی‌دانیم و هم‌رتبه حدیث پیامبر (ص) که خود، حجت است و سخنان صحابه- که به طور نسبی در اکثر موارد- حجیت دارد، نیست؛ بلکه در درجه سوم اعتبار قرار دارد.

آفات تفسیر نقلی (مأثور)

^۱ «آیا ندانسته‌اید که خدا آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، مسخر شما ساخته است؟...» لقمان ۳۱: ۲۰.

^۲ «و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد...» جائیه ۴۵: ۱۳.

^۳ شوری ۴۲: ۱۱.

^۴ «... و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است توضیح دهی و امید که آنان بیندیشند.» نحل ۱۶: ۴۴.

^۵ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۷ و ۳۰.

همان طور که گفته شد، انواع تفسیر نقلی، از نظر ارزش و اعتبار با یکدیگر تفاوت دارند؛ تفسیر قرآن به قرآن، چنانچه دلالتش روشن باشد یا به وسیله روایت صحیح السندی تفسیر شده باشد نزد همه پذیرفته است و هیچ تردیدی بدان راه ندارد؛ زیرا از بهترین، صریحترین و متقنترین راههای فهم معنای آیات قرآن است. البته آن بخش از تفاسیر که به پیامبر (ص) یا یکی از ائمه اطهار علیهم السلام نسبت داده شده و سندش ضعیف و یا دلالتش مخدوش باشد قابل استناد نبوده و تا زمانی که صحت نسبت آن به یکی از معصومین به اثبات نرسد، قابل پذیرش نیست. اشکالات زیادی نیز به تفاسیر منقول از صحابه و تابعان راه یافته است و در اغلب آنها ضعف و سستی به حدی است که نمی توان به آنها اعتماد کرد؛ گاهی به گونه ای درست و نادرست به هم آمیخته شده که تشخیص آنها از هم دشوار است. تعداد این روایات بیش از حد معمول است و در آن، شاهد تناقضهای بسیاری هستیم و حتی در موارد زیادی با روایات متضاد منسوب به یک نفر، مثل روایات نقل شده از ابن عباس بر می خوریم. این امر از مهمترین عوامل سلب اعتماد از مجموع آنها یا لاقلاً اکثر قریب به اتفاق آنهاست و ما را وادار می دارد که با دقت نظر، کنجکاوانه و محققانه با آنها برخورد کنیم و نسبت به پیراستگی آنها از تناقض و نادرستی اقدام کنیم.

امام احمد بن حنبل تصریح می کند: «در زمینه تفسیر، روایت صحیحی به ما نرسیده است» و می گوید: «سه نوع نوشته، ریشه ای ندارد: ۱. اخبار مربوط به جنگها (مغازی)؛ ۲. اخبار مربوط به فتنه های آخر الزمان؛ ۳. تفاسیر نقلی». البته آن دسته از پیروان محقق وی گفته اند: منظورش این است که این گونه روایات در بیشتر موارد از سندهای صحیح و متصل برخوردار نیستند.^۱

این سخن هر چند مبالغه آمیز به نظر می رسد، نشان می دهد که احادیث ضعیف السند و مرسل یا دروغ و ساختگی فراوانی در تفسیرهای نقلی وارد شده است.

به طور خلاصه ضعف و سستی تفاسیر نقلی به سه امر بر می گردد:

۱. ضعف سلسله سندها و حذف تمام یا بخشی از اسناد آنها

۲. فراوانی حدیث پردازی (جعل) و تزویر

۳. فزونی اسرائیلیات در تفسیر و تاریخ

اکنون درباره این سه امر به اختصار توضیح می دهیم.

۱. ضعف سندها

افراد مجهول الحال یا ضعیف، به تعداد فراوانی در سلسله سند این روایات دیده می شوند. برخی اسناد حذف شده و بعضی روایات به طور کلی فاقد سندند. تمام این عوامل موجب می شود طریق رسیدن به تفسیر نقلی، کم اعتبار و غیر قابل اعتماد باشد.

هر کسی صدق و امانت داری او روشن باشد، خیرش پذیرفته می شود و هر کس به دروغگویی و خیانت در خبر شهره باشد، سخنش پذیرفته نیست و هر کس مجهول الحال باشد لازم است درنگ کنیم تا اگر قراین صدق او آشکار شود خبر را بپذیریم و گرنه آن را رد کنیم.

بنابراین، شرط پذیرفته شدن خبر، آن است که قراین درستی همراه آن باشد؛ به این معنا که در کتابی معتبر یافت شود و راوی آن به صداقت و امانت مشهور باشد یا دست کم به دروغگویی و خیانت شناخته شده نباشد. متن خبر از سلامت و استحکام برخوردار باشد؛ به گونه ای که یا موجب علم شود و یا شک و تردید را از انسان زایل کند و با عقل و نقل قطعی در دین و شریعت تعارض نداشته باشد که اگر این امور در حدیثی فراهم آید، اطمینان آور است و می شود

^۱ الاتقان، ج ۴، ص ۱۸۰.

بر آن اعتماد کرد. از این رو خبر- هر چند از نظر سند مرسل باشد- اگر دیگر شروط پذیرش را دارا باشد، پذیرفتنی است.

۲. جعل در تفسیر

از مهمترین اسباب ضعف تفسیر نقلی، وجود احادیث جعلی است؛ زیرا در کنار جعل احادیث در زمینه مسائل مختلف مذهبی، انگیزه برای جعل و پردازش احادیث در زمینه تفسیر نقلی نیز زیاد بوده است. این انگیزه‌ها می‌توانست سیاسی، مذهبی، کلامی و حتی عاطفی باشد که لزوماً نه از روی سوء نیت بلکه به علت بی‌دقتی، به جعل حدیث منجر شده باشد.

نکته مهم اینجاست که قرآن محور اساسی بود و دین و سیاست و روش زندگی آن زمان بر محور آن دور می‌زد؛ لذا پیروان و گروندگان به هر مسلکی ناچار می‌بایست به قرآن چنگ می‌زدند و از رهگذر آیات کریمه آن برای رسیدن به اهدافشان- خیر یا شر- مستمسکی بیابند، که این امر به رواج بازار دروغ پردازی در زمینه تفسیر و حدیث در آن روزگار دامن زد. این کار در زمان معاویه و به دست او آغاز شد. معاویه برای جعل حدیث یا تغییر و دگرگونی احادیث جایزه قرار می‌داد^۱ تا آن احادیث در جهت سیاستهای جفاکارانه‌اش به کار رود. این بدعت شوم در تمام دوران حکومت امویان رواج یافت و سپس در عهد عباسیان رو به فزونی نهاد و گسترده گردید.

عمده‌ترین عوامل جعل حدیث

عوامل فراوانی برای جعل حدیث و نسبت دروغ به پیامبر (ص)، اصحاب و ائمه اطهار علیهم السلام ذکر کرده‌اند که عمده‌ترین آن‌ها از این قرار است:

۱. احادیثی که توسط زنداقه (بی‌دینان) مسلمان‌نما و منافق جعل شده و قصد آنان از این کار افساد در دین و ایجاد اختلاف و تفرقه بین مسلمانان بود. برخی از این افراد، خودشان به جعل تعدادی از احادیث، اعتراف کرده‌اند. جلال الدین سیوطی نقل می‌کند که ابن مبارک درباره احادیثی که در زمینه فضایل سوره‌ها به ابی بن کعب نسبت داده شده است گفت: گمان می‌کنم اینها را زنداقه جعل کرده باشند^۲. اینها این کار را برای بدنام کردن و بی‌ارزش کردن قرآن انجام داده‌اند.

۲. جعل حدیث به خاطر یاری رساندن به مذاهب، چه در زمینه اصول معارف و چه در خصوص فروع احکام. هنگامی که مذاهب و آراء گوناگون سر برآوردند هر گروهی با همه توان تلاش می‌کرد مذهب و عقیده خودش را نیرو و تأثیر بخشد. کم کم باب مجادله و مناظره درباره مذاهب و دیدگاههای مختلف نیز گشوده شد و هدف در آن، فقط محکوم کردن طرف مقابل بود گر چه به بهای کاستن از کرامت دین باشد.

عبد الله بن یزید معری از مردی بدعت‌گذار که از کارش دست برداشته بود حکایت می‌کند که می‌گفت: «دقت کنید حدیث را از چه کسی فرا می‌گیرید؛ چون ما عادت داشتیم برای تأیید هر رأی و نظری، حدیثی جعل کنیم...» و باز از فردی نقل شده که: «پیرمردی از خوارج را دیدم که توبه کرده بود و می‌گفت: محتوای احادیث متن دین است؛ پس دقت کنید که حدیث را از اهلش بیاموزید؛ چون ما عادت داشتیم هر چه را خوش داشتیم آن را در قالب حدیثی قرار می‌دادیم». از فرد دیگری نیز نقل می‌کند که گفت: «هرگاه ما گرد هم می‌نشستیم و چیزی را در جمع خود می‌پسندیدیم، آن را در قالب حدیثی مطرح می‌ساختیم».

ابو ریّه می‌گوید: جعل حدیث برای تأیید مذهب تنها دامن اهل بدعت و هواداران مذاهب عقیدتی را نگرفته بود. در میان اهل سنت که در مذاهب فقهی با هم اختلاف داشتند نیز کسانی بودند که احادیث بسیاری را در تأیید مذهب یا

^۱ ر. ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۳

^۲ سیوطی، اللالی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه، ج ۱، ص ۲۲۷، ر. ک: الموضوعات، ج ۱، ص ۲۴۱.

بزرگداشت امام خودشان جعل می‌کردند. از آن جمله حدیثی است که پیروان ابو حنیفه از ابو هریره و او از پیامبر (ص) در نکوهش شافعی و ستایش ابو حنیفه نقل کرده‌اند، بدین مضمون: در میان امت من مردی به نام محمد بن ادريس سر بر خواهد آورد که ضررش بر امت از شیطان بیشتر است و نیز مردی به نام ابو حنیفه ظهور خواهد کرد که چراغ امت من است. این روایت را خطیب بغدادی با اکتفا به قسمت مربوط به ابو حنیفه آورده است و در پی آن می‌گوید: حدیثی ساختگی است که توسط محمد بن سعید مروزی بوقی جعل شده است.

ابو ربیع می‌گوید: با اینکه بطلان این حدیث هویداست، ولی در میان فقیهان صاحب نام مذهب حنفی هنوز کسانی یافت می‌شوند که در کتابهای فقهی خود، بخشی از حدیث را که به توصیف ابو حنیفه پرداخته و او را «چراغ امت» خوانده است نقل می‌کنند و آن را برهان بزرگداشت و برتر بودن امام خود بر سایر امامان مذاهب اهل سنت می‌پندارند. این امر شافعیان را بر آن داشته تا در اقدامی متقابل، حدیثی درباره امام خودشان جعل کنند و از این راه اثبات کنند که وی از تمام امامان برتر است. متن حدیث از این قرار است: قبیله قریش را گرمی بدارید؛ زیرا دانشمند آنان سرتاسر گیتی را پر از دانش خواهد کرد. هواداران امام مالک هم بی کار ننشستند. آنان نیز دیری نپایید که حدیثی بدین مضمون جعل کردند: مردم، شرق تا غرب گیتی را جستجو می‌کنند ولی دانایتر از عالم مدینه (یعنی مالک) کسی را نمی‌یابند. احادیث مشابه دیگری نیز در این زمینه ساخته‌اند.^۱

۳. جعل حدیث برای ترغیب، تشویق و ترهیب (ترساندن)؛ واعظان و معلمان اخلاق با این هدف توجه کمتری در جهت تصحیح روایات کرده و نسبت به آن تساهل ورزیده‌اند. حتی برخی، با هدف هدایت مردم و به دلیل سودمندی آن، از این هم فراتر رفته و گاه دست به جعل حدیث زده‌اند، با این توجیه که حدیث را به خاطر خدا جعل کرده‌اند و گفته‌اند: برای پیامبر خدا است نه علیه او. ابوریه درباره عبّاد^۲ و صوفیه می‌گوید: «دروغ گفتن در بین آنان رایج است و بدون شناخت و دقت و آگاهی، حدیث نقل می‌کنند؛ لذا نباید به احادیث انباشته شده در کتابهای وعظ و عرفان و تصوف اعتماد کرد مگر آنکه سند، نقل شده و میزان اعتبار حدیث معلوم گردیده باشد. این حکم تنها شامل کتابهای نویسندگان غیرمشهور نیست بلکه کتابهای دانشمندان بزرگی همچون «احیاء العلوم» غزالی هم مشتمل بر احادیث جعلی زیادی است»^۳.

متأسفانه برخی از کتابهای موعظه و ارشاد ما هم همین عیب را دارد؛ مانند کتاب «الانوار النعمانیة» سید نعمت الله جزایری که سرشار از احادیث دروغ و سخنان عجیب و غریب است و همچنین کتابهایی که متأخرین درباره واقعه کربلا و مراثی نوشته‌اند؛ همچون کتاب «محرق القلوب» مولی مهدی نراقی و کتاب «اسرار الشهادة» آقا بن عابد دربندی که انباشته از باورنکردنی‌هاست.

به ابو عصمه گفتند: تو در این زمان چگونه از طریق عکرمة از ابن عباس درباره فضیلت تک تک سوره‌های قرآن حدیث نقل می‌کنی؟ گفت: من دیدم مردم از قرآن روی برتافته و به فقه ابو حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق پرداخته‌اند؛ لذا این احادیث را برای رضای خدا ساختم تا مردم مجدداً به قرآن روی آورند.

مفهوم کار این افراد این است که شریعت، ناقص و نیازمند به تکمیل است و ما آن را کامل کردیم.

۴. جعل حدیث برای تقرّب به سلاطین؛ برخی از محدثان ضعیف النفس و ضعیف الایمان برای نزدیک شدن و موقعیت یافتن نزد سلاطین و حکام، دست به جعل حدیث می‌زدند؛ چون این کار خوشایند حکام بود و بدی و زشتی سیاست و حکومت آنان را کم‌رنگ‌تر می‌نمود. هارون الرشید از کبوتر و کبوتربازی خوشش می‌آمد.

^۱ اضاء علی السنّة المحمدیه، ص ۱۲۲. نیز ر. ک: الغدیر، ج ۵، ص ۲۸۸-۲۷۷. علامه امینی درباره این احادیث جعلی در زمینه مناقب و کرامات فصل گسترده‌ای گشوده است.

^۲ کسانی که فاقد کمال علمی هستند و تنها به عبادت ظاهری می‌پردازند.

^۳ اضاء علی السنّة المحمدیه، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

روزی کبوتری برای او آوردند و ابوالبختری که در مجلس، حاضر بود گفت: ابوهریره از پیامبر روایت کرد که: «لا سبق إلا فی خفّ أو حافر أو جناح»^۱ کلمه «جناح» را از پیش خود افزود و این حدیث را برای خوشایند رشید جعل کرد. رشید هم به او جایزه‌ای گرانبها داد. وقتی خارج شد، رشید گفت: به خدا سوگند دانستم که دروغ می‌گوید. رشید دستور داد کبوتر را ذبح کنند. گفتند: گناه کبوتر چیست؟ گفت: به سبب این کبوتر بود که او بر پیامبر (ص) دروغ بست.^۲

همچنین ابوالبختری برای هارون الرشید از جعفر بن محمد از پدرش نقل می‌کند: «جبرئیل بر پیامبر (ص) نازل شد در حالی که حضرت قبایی سیاه به تن داشت و کمربندی بر آن بسته بود». این حدیث را به دلیل اینکه شعار عباسیان پوشیدن لباس سیاه بود جعل کرد. در این هنگام یحیی بن معین وارد شد و به او گفت: دروغ گفتی دشمن خدا! و به سربازان دستور داد که او را بگیرند.

نقل شده است که ابوالبختری در دورانی که قاضی بود بر هارون الرشید وارد شد. در این هنگام هارون کبوتری را پرواز می‌داد. هارون گفت: آیا درباره این کار من حدیثی به خاطر نداری؟

گفت: هشام بن عروه از پدرش از عایشه برایم روایت کرده است: پیامبر (ص) کبوتر پرواز می‌داد (کان یطیر الحمام). در این هنگام هارون گفت: از پیش رویم برو! و گفت: اگر او از قریشیان نبود بی‌درنگ عزلش می‌کردم». ابن جوزی می‌گوید: این حدیث از ساخته‌های دست وهب بن وهب، ابوالبختری است که از جعل کنندگان بزرگ حدیث است.^۳ ۵. جعل حدیث در راستای سیاست؛ معاویه نخستین کسی بود که سیاستش را بر جعل و دگرگونی احادیث گذاشت تا به اهداف شوم خود که همان پیروزی بر اسلام حقیقی و ناب بود، دست یابد.

جاعلان حدیث نه تنها در بیان فضایل معاویه و ستودن او دست به جعل حدیث زدند بلکه متعصبانه به یاری او پرداختند؛ تا جایی که مقام شام- پایگاه حکومت معاویه- را تا حدی بالا بردند که نه مدینه الرسول و نه مکه معظمه که پیامبر (ص) در آن متولد شده بود به پایه آن نمی‌رسید. در این امر بغایت زیاده‌روی کردند و فراوان نوشتند؛ چنان که درباره عظمت شام و معاویه کتابها فراهم آمد ...^۴

ابن ابی الحدید از استاد خود ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند: معاویه گروهی از صحابه و عده‌ای از تابعان را مأمور ساخت که درباره علی (ع) احادیثی جعل کنند که موجب طعن در شخصیت حضرت و بیزارى مردم از وی بشود و برای این خوش خدمتی، جوایزی قرار داد که آنان را به طمع انداخت؛ لذا از صحابه، ابوهریره، عمرو بن عاص و مغیره بن شعبه و از تابعان، عروه بن زبیر آنقدر حدیث جعل کردند که رضایت خاطر معاویه جلب شد. در زیر به نمونه‌هایی از این احادیث اشاره می‌کنیم:

زهري روایت می‌کند: عروه بن زبیر از عایشه چنین روایت کرده است: روزی نزد پیامبر (ص) بودم که عباس و علی (ع) وارد شدند. پیامبر فرمود: ای عایشه! این دو نفر غیر مسلمان از دنیا خواهند رفت! در حدیث دیگری از عروه نقل می‌کند که گفت: عایشه برایم نقل کرد: نزد پیامبر (ص) بودم که عباس و علی (ع) داخل شدند: پیامبر به من فرمود: ای عایشه! اگر خوش داری به دو نفر از اهل دوزخ بنگری، به این دو مرد که وارد شدند بنگر.

^۱ یعنی: مسابقه در سه چیز جایز است: ذی خف (یعنی: شتر)، ذی حافر (یعنی: اسب)، ذی جناح (یعنی: پرنده، کبوتر) خفّ برای شتر مانند سم برای

اسب است؛ و حافر یعنی: سم؛ و جناح یعنی: بال.

^۲ ر. ک: مقدمه تفسیر قرطبی، ج ۱، ص ۷۹ و ۸۰.

^۳ الموضوعات، ج ۳، ص ۱۲.

^۴ اضاء علی السنّة المحمدیه، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

همچنین ابن ابی الحدید از استادش ابو جعفر اسکافی نقل می‌کند که: «معاویه صد هزار درهم به سمره بن جندب داد تا روایت کند آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»^۱ درباره علی بن ابی طالب و آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^۲ درباره ابن ملجم نازل شده است. سمره قبول نکرد؛ دویست هزار درهم به او داد، باز هم نپذیرفت؛ سیصد هزار درهم به او داد، باز هم نپذیرفت؛ تا اینکه چهارصد هزار درهم به او داد و او پذیرفت و چنین روایتی را جعل کرد»^۳.

در کتاب «کشف الخفاء» آمده است: کعب الاحبار می‌گوید: «اهل شام شمشیری از شمشیرهای خداوند که خداوند به وسیله آنان از گردنکشان و عاصیان انتقام می‌گیرد». ابو ربه در ذیل این سخن می‌گوید: «شاید مراد از عاصیان و گردنکشان در اینجا کسانی باشند که سر تسلیم در مقابل معاویه فرود نیاورده‌اند و از غیر او پیروی کرده‌اند و مراد از «غیر» تنها امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) است»^۴.

۶. جعل حدیث در همسویی با خواست عوام الناس و چشم داشتن به اموال و ثروتی که در اختیار آنان است. قصه پردازان حرفه‌ای از این گروهند. آنان اساطیر و افسانه‌های کهن و حوادث عجیب و غریب را برای مردم نقل می‌کردند تا پول، کمکهای غیر نقدی و غذای اضافی آنان را به چنگ آورند. حدیث سازی برای خشنودی عوام و مورد قبول واقع شدن نزد آنان و به دست آوردن دلشان جهت حضور در مجالس وعظ و گستراندن و پر جمعیت کردن حلقه‌های بحث در آن زمان امری رایج بوده و همچنان ادامه دارد. کسی که قصه خوانی در مساجد را اشاعه داد، کعب الاحبار بود. وی در روزگار فتنه و آشوب فرصت را غنیمت شمرد و به خاطر کینه‌توزی‌ای که با اسلام داشت، چون سیاست معاویه را بستر مناسبی یافت به اشاعه افسانه‌های بی‌اساس در بین مردم پرداخت. عمر وی را به خاطر این کار، تهدید به تبعید کرد.

جعفر بن محمد طیالسی می‌گوید: احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجد الرصافه (در بغداد) نماز گزارند. قصاصی (قصه پرداز) پیش روی آنان بپا خواست و گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین از عبد الرزاق از معمر از قتاده از انس برایمان روایت کردند که رسول خدا (ص) فرمود: «هر کس بگوید لا اله الا الله خداوند برای هر کلمه آن پرنده‌ای می‌آفریند که منقارش از طلا و پرش از مرجان است...» و داستان را تا حدود بیست ورق نقل کرد. احمد با تعجب به یحیی نگریست و یحیی به او.

احمد به یحیی گفت: تو چنین حدیثی را برای او نقل کرده‌ای؟ یحیی گفت: به خدا سوگند این قصه را اکنون می‌شنوم. چون داستان سرایش پایان یافت و از بخشش مردم بهره‌مند شد به انتظار کمک دیگران، در گوشه‌ای نشست. یحیی به او اشاره کرد که جلو بیاید؛ او هم به گمان دریافت بخشش جلو آمد، یحیی به وی گفت: چه کسی برای تو چنین حدیثی نقل کرده است؟ گفت: احمد بن حنبل و یحیی بن معین.

یحیی جواب داد: من یحیی هستم و این هم احمد؛ هرگز چنین حدیثی در احادیث رسول خدا نشنیده‌ام و تو اگر چاره‌ای جز دروغ گفتن نداری، از زبان دیگران دروغ جعل کن! گفت: تو یحیی بن معین هستی؟ گفت: آری، جواب داد: بسیار شنیده‌ام بودم یحیی بن معین مرد احمقی است ولی تا این ساعت یقین پیدا نکرده بودم. یحیی خطاب به وی گفت: چگونه دانستی من احمق هستم؟ گفت: از آنجا که تو گمان می‌کنی در جهان یحیی بن معین و احمد بن حنبل

^۱ بقره ۲: ۲۰۴ و ۲۰۵.

^۲ بقره ۲: ۲۰۷.

^۳ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۳.

^۴ اضاء علی السنه المحمدیه، ص ۱۷۰ و ۱۷۱.

جز شما دو نفر نیست. من این حدیث را از ۱۷ نفر به نام احمد بن حنبل و یحیی بن معین نوشته‌ام. احمد آستین خود را بر چهره نهاد و گفت: ماجرا را رها کن تا برخیزد و به گونه‌ای که گویا آن دو را مسخره می‌کرد از جا برخاست.^۱ از جمله احادیث جعلی که به شوخی و تمسخر بیشتر شباهت دارد روایتی است که ابو صالح عمرو بن خلیف خناوی با سندی جعلی آن را از ابن عباس نقل کرده است؛ بدین مضمون: پیامبر (ص) فرمود: «وارد بهشت شدم. گرگی را دیدم. گفتم: عجب! گرگی وارد بهشت شده است؟! گفت: من فرزند پلیسی را خورده‌ام». ابن عباس می‌گوید: «آن گرگ، چون فرزند پلیسی را خورد در بهشت جای گرفت. اگر خود او را خورده بود هر آینه به جایگاه علیین ارتقا می‌یافت»^۲. علامه امینی اضافه می‌کند: «کاش ابن عباس روشن می‌ساخت که اگر رئیس پلیس را خورده بود به چه جایگاهی راه می‌یافت؟!»^۳

محمد بن مزید نیز از ابو منظور که مدت کوتاهی محضر پیامبر را درک کرده بود، نقل می‌کند که گفت: «هنگامی که خداوند قلعه خیبر را برای پیامبر (ص) گشود، سهم پیامبر از غنائم چهار جفت کفش بندی، چهار جفت کفش رویه‌دار، مقداری طلا و نقره و یک خر سیاه بود. پیامبر (ص) با خر شروع به سخن گفتن کرد و گفت: اسم تو چیست؟ گفت: یزید بن شهاب. از نسل جد من شصت خر متولد شده‌اند که بر هیچیک جز پیامبری سوار نشده است. از نسل جدم تنها من باقی مانده‌ام و از پیامبران هم فقط تو؛ انتظار دارم بر من سوار شوی. من پیش از این، از آن مردی یهودی بودم که عمداً او را زمین می‌زدم و به وی سواری نمی‌دادم. پیامبر (ص) فرمود: نام تو بعد از این یعفور است ... هنگامی که پیامبر (ص) رحلت فرمود، آن خر کنار چاهی که متعلق به ابو هیثم ابن تیهان بود از غم و اندوه از دست رفتن رسول خدا (ص) در چاه افتاد و آن چاه قبر او شد».

ابن جوزی می‌گوید: «این حدیث جعلی است. خدا جعل کننده آن را لعنت کند؛ زیرا هدفی جز ضربه زدن به اسلام و مسخره کردن دین نداشته است. ابو حاتم ابن حبان می‌گوید: این حدیث بی‌اساس و اسناد آن باطل است و اساساً روایت محمد بن مزید، معتبر نیست»^۴.

از جمله روایاتی که به منظور کاستن از شأن و مقام نبوت جعل شده است، حدیث «قضیب ممشوق»^۵ است. مرحوم صدوق در کتاب «امالی» با سندی ضعیف این روایت را از ابن عباس نقل کرده است. می‌گوید: هنگامی که پیامبر (ص) در روزهای آخر عمر مریض شده بود به بلال دستور داد که مردم را جمع کند. چون مردم اجتماع کردند پیامبر (ص) در حالی که عمامه بسته بود و بر کمان خود تکیه زده بود در میان مردم حاضر شد و بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود:

ای اصحاب من، چگونه پیامبری برای شما بودم؟ آیا در میان شما به جهاد نپرداختم؟ آیا دندان پیشین من در جنگ نشکست؟ آیا پیشانی من شکافته نشد؟ آیا خون بر چهره من جاری نشد و محاسنم را فرا نگرفت؟ آیا من از دست ناآگاهان امتم سختیهای فراوان نکشیدم؟ آیا میان بند محکم برای جلوگیری از گرسنگی بر شکم نیستم؟ اصحاب گفتند: البته که چنین کردی ای پیامبر خدا! تو به خاطر خدا صبر کردی و رنج کشیدی و از منکرات الهی نهی کردی. خدای تو را بهترین پاداش دهاد! پیامبر فرمود: و خدا شما را هم جزای خیر دهاد! سپس فرمود: پروردگارم - عز و جل - قسم یاد کرده است که از ستم هیچ ستمگری نگذرد. شما را به خدا قسم می‌دهم اگر در میان شما کسی هست که حقی بر گردن من دارد برخیزد و از من قصاص بکشد. من قصاص در دنیا را خوشتر دارم تا قصاص در آخرت در حضور

^۱ الموضوعات، ج ۱، ص ۴۶-۳۵.

^۲ لسان المیزان، ج ۴، ص ۳۶۳، شماره ۱۰۶۱.

^۳ الغدير، ج ۵، ص ۲۴۹.

^۴ الموضوعات، ج ۱، ص ۲۹۴.

^۵ شاخه درختی را که باریک و بلند و بدون اعوجاج باشد قضیب ممشوق نامند و مقصود: چوب دستی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به دست می‌گرفت.

فرشتگان و پیامبران را! مردی به نام «سواده بن قیس» از آخر جمعیت به پا خاست و گفت: پدر و مادرم به فدایت ای رسول خدا (ص) روزی که شما از طائف باز می‌گشتید به استقبال شما آمدم و شما در حالی که بر شتری ویژه خود سوار بودید «قضیب ممشوق» را در دست داشتید و خواستید آن را بر مرکب خویش زیند که به شکم من خورد، من نمی‌دانم که عمدی بود یا سهوی؟ پیامبر (ص) فرمود: معاذ الله که من عمدی زده باشم؛ سپس فرمود: بلال! برو به منزل فاطمه و آن چوبدستی را بیاور.

بلال به راه افتاد و در کوچه‌های مدینه فریاد می‌زد: ای مردم چه کسی حاضر است خود را قصاص کند قبل از آنکه رستاخیز فرا رسد؟ پیامبر (ص) دارد چنین می‌کند.

بلال با عجله درب خانه فاطمه (س) را کوبید و گفت: ای فاطمه برخیز! پدرت چوبدستی مخصوص را خواسته است. فاطمه جلو در آمد و گفت: بلال! پدرم با آن چه کار دارد؟ حالا چه وقت خواستن آن است؟ بلال گفت: ای فاطمه! پدرت بر منبر رفته است و با اهل دین و دنیا وداع می‌کند. فاطمه فریاد بر آورد و گفت: آه! چقدر مصیبت تو بزرگ است ای پدر! مصیبتی برای فقیران و مسکینان و در راه‌ماندگان! ای حبیب خدا و محبوب همه دل‌ها! آنگاه قضیب را به بلال داد و بلال به سوی مسجد آمد و آن را در اختیار پیامبر گذاشت. پس پیامبر (ص) فرمود: آن پیرمرد کجاست؟ پیرمرد برخاست و گفت: این جا هستم پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! پیامبر (ص) فرمود: جلو بیا و چنان قصاص کن که راضی شوی. پیرمرد گفت: یا رسول الله! پیراهنت را از روی شکمت بالا بزن. پیامبر چنین کرد. مرد گفت: ای رسول خدا پدر و مادرم فدایت آیا اجازه می‌دهی لبهایم را بر روی شکم تو قرار دهم؟ پیامبر اجازه فرمود: آنگاه پیرمرد گفت: از آتش روز قیامت به موضع قصاص از بدن پیامبر خدا پناه می‌برم. سپس پیامبر فرمود: ای سواده بن قیس مرا می‌بخشی یا قصاص می‌کنی؟ گفت: البته عفو کردم ای رسول خدا! آنگاه پیامبر گفت: خداوندا از سواده بن قیس بگذر؛ همان گونه که او از پیامبر تو گذشت^۱. این روایت را ابن شهر آشوب نیز بدون سند در کتاب «مناقب» آورده است.^۲ در ارزش این حدیث باید گفت: نخست آنکه رجال سند صدوق در این حدیث اکثراً افرادی مجهول و یا ضعیف هستند و دیگر آنکه متن این حدیث با اصول مذهب سازگاری ندارد؛ چون در مورد غیر عمد، قصاص تشریح نشده است و سوم آنکه زدن با عصا اساساً قصاص ندارد. گویا جاعل این حدیث اطلاعی از مبانی شریعت اسلام نداشته است و شاید هم بنا داشته است با جعل داستانی اینچنین دور از مبانی شریعت، از مقام شامخ سید و سرور پیامبران بکاهد و منزلت والای او را زیر سؤال ببرد؛ زیرا پیامبر (ص) هرگز به اجرای حکمی که در شریعت اسلام تشریح نشده است تن در نمی‌دهد!

۳. اسرائیلیات

«اسرائیلیات» جمع «اسرائیلیه» به معنای داستان یا افسانه‌ای است که منشأ اسرائیلی دارد و سلسله سند داستان به چنان منشأی ختم شود اعم از شخص یا کتاب. خود کلمه «اسرائیلی» منسوب است به «اسرائیل» که لقب یعقوب پیامبر (ع) می‌باشد و یهودیان چون به او منتسب‌اند، به «بنی اسرائیل» مشهورند. البته هر کس به آیین یهود بگردد «اسرائیلی» نامیده می‌شود؛ خواه منتسب به یکی از نوادگان حضرت یعقوب باشد یا نباشد.^۳

واژه «اسرائیلیات» گرچه در ظاهر به معنای داستان‌هایی است که از یک منبع یهودی سرچشمه گرفته باشد ولی در اصطلاح مفسران و محدثان مفهوم وسیعتری به خود گرفته و شامل تمام افسانه‌های کهنی است که از گذشتگان وارد تفسیر و حدیث و تاریخ شده است؛ اعم از اینکه منشأ اصلی آن یهودی، مسیحی یا غیر آن باشد. بنابراین اطلاق واژه «اسرائیلیات» بر همه آن جعلیات از باب تغلیب است؛ چون بیشتر این احادیث خرافی و بی‌اساس در اصل به یک منبع

^۱ شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۹۲، ص ۵۶۷ و ۵۶۸، شماره ۶.

^۲ المناقب، ج ۱، ص ۲۳۴ و ۲۳۵.

^۳ جیمس هاکس در قاموس کتاب مقدس، ص ۵۳ بر این تعمیم تصریح کرده است.

یهودی متصل می‌شود و نقش عنصر یهودی بر دیگر عناصر غالب است و عربهای نخستین و نیز در عهد اول اسلام بیشتر از همه در فهم مبهمات و داستانهای قرآن به آنان مراجعه می‌کردند و روشن است که یهودیان قومی بغایت دروغ پرداز و بهتان ساز بوده‌اند و خصومت و کینه‌توزی آنان نسبت به اسلام و مسلمانان از هر قوم دیگری افزونتر بوده است. خداوند می‌فرماید: «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا»^۱. بنابراین این‌گونه احادیث جعلی به «اسرائیلیات» موسوم و مشهور شده‌اند.

اسرائیلیات در کتب تفسیر و حدیث

قوم عرب از زمانهای دور، اهل کتاب و بویژه یهودیان ساکن سرزمینهای خود را اهل دین و فرهنگ و آگاه به شؤون زندگی می‌پنداشت و از این رو در همه مسائل مورد علاقه خود اعم از مسائل مربوط به شناخت آفریده‌های جهان و سرگذشت امتهای پیشین و تاریخ پیامبران و دیگر امور، به یهودیان مراجعه می‌کردند و به همین دلیل پس از ظهور اسلام هم برای شناخت مسائل مربوط به دین جدید (اسلام) مراجعه به اهل کتاب را ترجیح می‌دادند؛

ابو هریره از جمله افرادی است که سخنان لغو و تهی اهل کتاب را گوش می‌دادند. به رغم نهی از مراجعه به اهل کتاب کسانی در میان مسلمانان بودند که از مراجعه به ایشان و مطالعه کتابها و نوشته‌های آنان خودداری نمی‌کردند و غرض آنان این بود که به مطالبی دست یابند که به گمان آنان، جای آنها در میان احادیث مسلمانان خالی است. این عادت جاهلی بعد از وفات پیامبر (ص) بسیار رایج گردید؛ زیرا باب علم الهی که در شخصیت پیامبر اسلام (ص) تجلی یافته بود بر روی آنان بسته شده بود و از روی غفلت از مراجعه به چشمه‌سارهای جوشان علوم آن حضرت (ص): صحابه دانشمندش، بویژه باب علم نبی، علی (ع) و همراهان و همفکران آن حضرت همچون ابن عباس و ابن مسعود و امثال آنان نیز روی برتافته بودند؛ لذا چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند. ابن عباس خطاب به آنان می‌گوید: «شما را چه شده است که برای آگاهی از برخی مسائل به سراغ اهل کتاب می‌روید در حالی که قرآن، تازه‌ترین سخن است؛ که هرگونه کجی و تحریف در آن رخ نداده، چگونه به اهل کتاب مراجعه می‌کنید در حالی که قرآن درباره آنان گفته است: اهل کتاب در کتاب خدا دست بردند و آن را تغییر داده، سخنی از خود ساختند و به مردم گفتند: این سخن از نزد پروردگار نازل شده است؛ و این همه را برای به دست آوردن سودی ناچیز مرتکب شدند؟ آیا آنچه بر شما نازل شده است شما را از مراجعه به آنان و پرس و جو از ایشان بی‌نیاز نمی‌سازد و باز نمی‌دارد؟ شما را به خدا آیا هرگز شده است کسی از آنان درباره قرآن و مطالب آن از شما سؤالی کرده باشد؟!»^۲.

از جمله آثار سوئی که مراجعه به اهل کتاب از خود برجای گذاشت این بود که اکاذیب اسرائیلی با تاریخ و تفسیر و نیز احادیث وارد شده از پیامبر و صحابه در آمیخت و در نتیجه علاوه بر تاریخ و حدیث، تفسیر را نیز آلوده ساخت. اخبار مربوط به آغاز آفرینش و خبرهای مربوط به جنگها و وقایع و حماسه‌ها و امثال آن، غالباً از یهودیان تازه مسلمان شده‌ای همچون کعب الاحبار، وهب بن منبه، عبد الله بن سلام و امثال آنان نقل گردید و تفاسیر صحابه و تابعان درباره مسائل یاد شده، از منقولات این افراد انباشته شد و مفسران دوره‌های بعد هم درباره این مسائل تساهل ورزیدند و در نتیجه، کتابهای تفسیر را از این منقولات انباشتند.

اسرائیلیات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول: احادیثی که صحت آنها را می‌دانیم و آنچه در اختیار ماست گواه صدق آنهاست.

دسته دوم: احادیثی که دروغ بودن آنها با توجه به احادیث صحیحی که در اختیار داریم، محرز شده است.

دسته سوم: احادیثی است که صحت و سقم آنها روشن نیست و باید درباره آنها سکوت اختیار کرد؛ این‌گونه احادیث را نه می‌پذیریم و نه رد می‌کنیم و روایت کردن آنها هم معنی ندارد. عمده این احادیث به مسائل دینی مربوط

^۱ «مسلمان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده‌اند دشمن‌ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت». مائده ۵:

^۲ صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۳۶ و ج ۳، ص ۲۳۷.

نمی‌شود و لذا خود دانشمندان اهل کتاب هم درباره آن‌ها اختلاف نظر فراوان دارند. مسائلی از قبیل نام اصحاب کهف، نام پرندگانی که حضرت ابراهیم آن‌ها را زنده کرد و مسائلی از این قبیل که تعیین آن‌ها فایده‌ای دینی یا دنیوی برای مکلفان در بر ندارد.

نمونه‌هایی از اسرائیلیات

۱. داستان هاروت و ماروت

جلال الدین سیوطی روایات عجیب و غریبی درباره داستان هاروت و ماروت آورده است که آن را از صورت واقعیت به افسانه‌ای خیالی تبدیل کرده است. این روایات عمدتاً از طریق عبد الله بن عمر، از کعب الاحبار نقل شده است خلاصه آن، چنین است که زمانی میان مردم جهان، نافرمانی نسبت به شریعت و گستاخی نسبت به ساحت قدس الهی فزونی یافت. فرشتگان به پروردگار عرض کردند: پروردگار! جهانیان را آفریدی تا اطاعتت کنند و اکنون به نافرمانی و گستاخی روی آورده‌اند! نفرین بر ایشان باد! خداوند به فرشتگان گفت: اینان از فیض حضور دورند و همین سبب شده تا دست به گناه آلوده کنند؛ ولی ملایک نپذیرفتند و چنین عذری را درباره فرزندان آدم روا نداشتند.

خداوند به آنان گفت: شما نیز اگر به جای اولاد آدم بودید، چنین می‌کردید. گفتند: هرگز! خداوند گفت: دو تن از بهترینهای خود برگزینید تا آن‌ها را آزمایش کنیم. آنان دو فرشته مقرب به نامهای «هاروت» و «ماروت» را برگزیدند.

خداوند در نهاد آن دو، شهوت و غضب و دیگر صفات انسانی قرار داد و آنان را به زمین فرستاد و به آنان تأکید کرد که به راه خطا نروند.

در آن هنگام زنی خوش‌رخسار با آنان برخورد کرد و آنان فریفته او شدند و با نرمش از او درخواست کام نمودند. او امتناع ورزید و گفت: تنها بدان شرط که به دین او در آیند و بت را سجده کنند، می‌پذیرم؛ آنان، شرط او را نپذیرفتند؛ ولی پس از مدتی تاب نیاورده، مجدداً درخواست خود را بر او عرضه کردند و این درخواست و امتناع، بارها انجام گرفت تا در نهایت، آن زن به آنان پیشنهاد کرد که یکی از سه راه را برگزینید تا کام شما را بر آورم؛ پذیرفتند. آن زن گفت: یا سجده به بت، یا قتل نفس، یا شرب خمر! آنان سوّمی را انتخاب کردند؛ پس از مستی با او در آمیختند. در این هنگام، رهگذری از آنجا می‌گذشت از بیم رسوایی او را کشتند و پس از هشیار شدن، دریافتند که چه گناه بزرگی مرتکب شده‌اند؛ خواستند به آسمان صعود کنند، جلوی آنان گرفته شد. فرشتگان نیز چون چنین دیدند، به اشتباه خود پی بردند و برای اهل زمین استغفار نمودند و دانستند کسانی که از فیض شهوت، دورند معذورند.

خداوند آن دو فرشته را میان عذاب دنیوی و عقاب اخروی مخیر ساخت. آنان عذاب دنیوی را که منقطع است اختیار نمودند. آنگاه خداوند، آن دو را از پا در میان چاهی در بابل (عراق) آویزان کرد و آنان تا قیامت در شکنجه‌اند.

در روایات دیگر آمده است: خداوند آن زن را مسخ کرد و به صورت ستاره زهره در آورد! ملاحظه می‌شود که تا چه اندازه خرافه‌گویی در این داستان راه یافته است، فرشتگانی که خداوند درباره آنان شهادت داده است: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»^۱: هرگز نافرمانی نمی‌کنند و هر آنچه دستور بگیرند انجام می‌دهند؛ و «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ... تا آنجا که می‌گوید: وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ»^۲. بندگانی گرامی‌اند، هرگز در گفتار بر او پیشی نگیرند و کار به فرمان او کنند ... و از بیم او همواره در هراسند؛ و «لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لَا يَسْتَحْسِرُونَ»^۳: از بندگیش بزرگ منشی نکنند و هرگز در نمانند.

از امام حسن عسکری (ع) درباره این دو فرشته و داستان یاد شده سؤال شد.

^۱ تحریم ۶۶: ۶.

^۲ انبیاء ۲۱: ۲۶-۲۸.

^۳ انبیاء ۲۱: ۱۹.

فرمود: «پناه بر خدا؛ فرشتگان معصومند و به لطف الهی از گناه و زشتیها مصون». آنگاه این سه آیه را تلاوت فرمود.^۱ مأمون، خلیفه عباسی درباره ستاره زهره از امام علی بن موسی الرضا (ع) پرسید: آیا درست است که زنی زناکار و مسخ شده در داستان هاروت و ماروت است؟ حضرت فرمود: «دروغ گفته‌اند ... خداوند، هرگز پلیدان را چراغهایی درخشان در آسمان قرار نمی‌دهد»^۲ ابو شهبه می‌گوید: «تمامی آنچه در این مورد گفته‌اند، علاوه بر آنکه با مقام عصمت فرشتگان منافات دارد، جملگی از بافته‌های اسرائیلیات است که به دست کعب الاحبار و دست‌پروردگانش در کتب تفسیر راه یافته است». وی به تفصیل در این خصوص سخن گفته است.^۳

۲. گروه عمالقه (تنومندان)

عمالقه، جمع عملیق به معنای تنومند؛ مردمی تنومند بودند که بر شهر بیت المقدس چیره شده بودند. هنگامی که حضرت موسی (ع) به بنی اسرائیل فرمان حمله داد تا شهر بیت المقدس را آزاد سازند و بیگانگان ستمگر را از آن برانند، بنی اسرائیل از روی ناتوانی، عذر تراشی کرده گفتند: *إِن فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنُتَخَلِّفُهَا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا*^۴. در این شهر، مردمی زورمند و بی‌باک حضور دارند و تا آنان بیرون نروند، ما به درون آن نخواهیم آمد. جلال الدین سیوطی در وصف این گروه که قرآن از آنان با عنوان «قوما جبارین» (گروه زورمند و بی‌باک) یاد می‌کند، روایاتی کاملاً خرافی می‌آورد که جملگی منشأ اسرائیلی دارد و از بافته‌های یهودیان همزیست با عرب آن دوره است؛ مثلاً می‌آورد که بزرگی کفش هر یک از «جبارین» به اندازه‌ای بود که هفتاد تن از بنی اسرائیل می‌توانستند در سایه آن بیارایند؛ و نیز دیده شد که کفتار با بچه‌هایش در گوشه چشم یکی از «عمالقه» لانه کرده و خفته بودند. نیز هنگامی که حضرت موسی دستور یافت به شهر بیت المقدس برود، خود و همراهان به نزدیکی شهر فرود آمدند، همراهان موسی دوازده قبیله اسرائیلی بودند، از هر قبیله یک نفر را فرستاد تا از اوضاع شهر باخبر شوند. آنان در کنار شهر به باغی وارد شدند که ناگاه صاحب باغ- که برای میوه چیدن آمده بود- جای پای آنان را دید و دنبال کرد. به هریک که می‌رسید او را برمی‌داشت و در آستین خود- در کنار میوه‌ها- می‌نهاد. چون نزد شاه رسید محتوای آستین خود را فرو ریخت. شاه به آنان گفت: حال که وضع ما را چنین دیدید، بروید و به قوم خود گزارش کنید. اینان نزد موسی آمده، آنچه مشاهده کرده بودند گزارش کردند. موسی گفت: زنهار که این خبر دهشتناک فاش نشود و مایه رعب و وحشت قوم نگردد. ولی هر یک، این خبر را با دوست نزدیک خود می‌گفت و سفارش می‌کرد که فاش نکند. رفته رفته با پراکنده شدن خبر، وحشت همگان را فرا گرفت.

این گونه خرافات که در تفسیر واژه «جبارین» در این آیه کریمه آورده‌اند قطعاً از لاطائلات اسرائیلی است.

۳. در رابطه با پدیده‌های جهان طبیعت

در این باره آنقدر گزافه‌گویی کرده و بی‌پروا به پیامبر اکرم نسبت داده‌اند که شرم‌آور است. در ذیل آیه ۱۲ سوره اسراء گفته‌اند- و عجیب آن است که به پیامبر نسبت داده‌اند: ماه همانند خورشید تابنده بود که جبرئیل با بال خود بر او ضربه‌ای زد و رنگ او دگرگون شد و این سیاهی که در روی ماه دیده می‌شود بر اثر همان ضربه است.

نیز روزانه نه فرشته مأموریت دارند تا بر روی خورشید یخ بپاشند و گرنه گرمای سوزان آن جهان را می‌سوزاند.

^۱ تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، ص ۴۷۵.

^۲ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، باب ۲۷، ص ۲۱۱، شماره ۲.

^۳ ر. ک: الاسرائیلیات و الموضوعات، ص ۱۶۶-۱۵۹.

^۴ مائده، ۵: ۲۲.

زمین بر روی آب، آب بر صخره (سنگ سخت) و صخره بر پشت نهنگی است که سر و دم او به عرش الهی چسبیده است. برخی گفته‌اند: نهنگ هم بر دوش فرشته‌ای است که دو پای او بر هواست. آسمان نخست موجی است کف آلود؛ آسمان دوم، صخره‌ای است؛ آسمان سوم، آهن است؛ آسمان چهارم، مس؛ پنجم، سیم؛ ششم، زر و هفتم، یاقوت است. رعد و برق بر اثر تازیان‌های است که فرشته‌ای برای راندن ابرها به کار می‌برد. هرگاه آن را بالا برد، برق ایجاد می‌شود و هرگاه پایین آورد، رعد؛ و هرگاه بر گرده ابری بزند، صاعقه ایجاد می‌شود.^۱ کوه قاف، کوهی است از زمرد که هفت دریا را فرا گرفته و هفت زمین را پشت در پشت در بر گرفته است؛ و هرگاه خدا بخواهد در جایی زلزله ایجاد کند، به کوه قاف دستور می‌دهد تا رگی را که بدانجا منتهی می‌شود به لرزه در آورد. این روایات یا مقطوع‌السند یا ضعیف‌السند و یا مجهول‌السند است و بزرگان فن - چه در گذشته و چه در حال - حساب این گونه روایات بی اساس را رسیده‌اند.^۲

معروفترین تفاسیر نقلی

۱. تفسیر (جامع البیان) طبری

این تفسیر، نوشته محمد بن جریر طبری، منسوب به طبرستان و زادگاه وی شهر آمل از توابع مازندران است. او به سال ۲۲۴ زاده شد و در جوانی، برای فراگیری علم و دانش رهسپار شهرهای مختلف گردید و در مصر و شام و عراق به فراگیری حدیث همت گماشت و سرانجام در بغداد رحل اقامت افکند و در آنجا به تعلیم و تربیت و نشر آموخته‌های خود پرداخت و به سال ۳۱۰ در همانجا درگذشت. وی علاوه بر تفسیر، در زمینه تاریخ نیز تخصص داشت. وی اقوال پیشینیان را با ذکر سند می‌آورد؛ که این خود موجب اعتبار نقل وی می‌گردد؛ ولی در موارد بسیاری نیز، از افراد ضعیف یا مجهول‌الحال یا معروف به جعل، روایت می‌کند. عمده ضعف وی در همین مورد است؛ بویژه در نقل «اسرائیلیات» که راه افراط رفته و به ارزش تفسیر خود لطمه اساسی وارد ساخته است. به عنوان نمونه، در ذیل آیه «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى»^۳ نقل می‌کند که عبد الرحمان بن عوف گروهی از جمله علی بن ابی طالب (ع) را به خانه دعوت کرد و بساط شراب گسترد. هنگام نماز، علی به پیشوایی ایستاد و از سر مستی، سوره کافرون را چنین خواند: «قل یا ایها الکافرون أعبد ما تعبدون...» در آن موقع آیه «لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى» نازل گردید.^۴ و بدون هیچگونه اظهار نظری از کنار آن می‌گذرد! در صورتی که حاکم نیشابوری، نسبت مستی و چنین قرائتی را به امیر مؤمنان، کار خوارج و دشمنان علی می‌داند و با آوردن حدیث صحیح‌السندی استدلال می‌کند که این عمل منسوب به دیگری است و خداوند، ساحت قدس علی (ع) را از این تهمت ناروا مبرا کرده است.^۵ از این گونه موارد که سهل‌انگاری سلف در نقل روایات، موجب گمراهی خلف گردیده است، بسیار است و چه بسا، فاجعه‌های ناگوار عقیدتی و عملی به بار آورده است.

۲. تفسیر عیاشی

محمد بن مسعود بن عیاشی سمرقندی (د. ۳۲۰ق) از محدثان و فقهای بزرگ شیعه امامیه به شمار می‌رود. او نزد گروهی از مشایخ کوفه و بغداد و قم، حدیث آموخت. خانه او جایگاه بحث و دانش و محل رفت و آمد پویندگان علم

^۱ مجمع الزوائد، ص ۱۳۲.

^۲ خلاصه‌ای از آن در نوشته ابو شبهه «الاسرائیلیات و الموضوعات فی التفسیر» ص ۳۰۶ - ۱۵۹ آمده است.

^۳ نساء: ۴: ۴۳.

^۴ تفسیر طبری، ج ۵، ص ۶۱.

^۵ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۰۷.

حدیث بود؛ چنانکه در آنجا برخی می‌نوشتند؛ برخی مقابله می‌کردند؛ برخی می‌خواندند و برخی به نقد و بررسی می‌پرداختند.

وی در جوانی عامی مذهب (سنی) بود؛ سپس به تشیع گروید و در خدمت به اسلام کمر همت بست و با کثرت تألیفات و فزونی دانش خویش خدمات شایانی به اسلام نمود.

عیاشی تفسیر نفیسی دارد که روایات ائمه اطهار علیهم السلام را در آن گرد آورده است. او روایات را با سند و در کمال دقت و اعتبار آورده است. این تفسیر به صورت کامل به ما نرسیده است. برخی نیز از روی غفلت سندهای آن را حذف کرده و تنها به اولین راوی حدیث از امام اکتفا کرده‌اند. از این تفسیر تنها قسمت اول (تا پایان سوره کهف) وجود دارد و قسمت دیگر آن مفقود شده است.

۳. تفسیر قمی

علی بن ابراهیم بن هاشم قمی (د. ۳۲۹ق) از مشایخ بزرگ حدیث و یکی از اساتید کلینی (صاحب کتاب کافی) بود. به کثرت تألیف و فزونی دانش شهرت دارد و مورد اعتماد بزرگان اهل حدیث است. نجاشی درباره وی می‌گوید: «ثقه، ضابط و مورد اعتماد و صاحب عقیده‌ای صحیح است». بیش از هفت هزار روایات از وی در چهار کتاب اصلی حدیثی شیعه نقل شده است.

کتابی که امروزه به نام تفسیر قمی مشهور است ترکیبی از تفسیر ابوالجارود زیدی و روایات دیگران با کتاب اصلی تفسیر قمی است! لذا انتساب آن به علی بن ابراهیم قمی ارزش سندی ندارد.

در برخی قسمت‌های این تفسیر، روشن نیست کدام، روایت است و کدام سخن علی بن ابراهیم و به دشواری می‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. همچنین در تفسیر آیات اول سوره بقره روشن نیست کجا کلام معصوم پایان می‌یابد و کجا سخن علی بن ابراهیم آغاز می‌گردد. این موضوع، آشفتگی این تفسیر را می‌رساند. همچنین روایات سست فراوانی در این کتاب به چشم می‌خورد.

۴. الدر المنثور

جلال الدین سیوطی (د. ۹۱۱ق) اهل شهر اسیوط مصر بوده است. او بیش از پانصد تألیف دارد که از لحاظ تنوع و گستردگی کم نظیر است.

خود چنین می‌گوید: دویست هزار حدیث از بر دارم و اگر بیشتر می‌یافتم بر آن می‌افزودم. وی آگاه‌ترین مرد زمان خویش به حدیث شناسی و شناخت ابعاد آن به شمار می‌رفت. تألیفات او از هر نظر ارزشمند، مفید و مورد توجه همگان بوده است. او کوششهای متقدمین را در رشته‌های مختلف حدیث و تفسیر و علوم قرآنی به سبک جالبی گرد آورده و متون بسیاری را که در دسترس نبوده، یکجا در اختیار دانش‌دوستان قرار داده است و می‌توان گفت کتب وی - بویژه در تفسیر و علوم قرآنی - دایرة المعارفی قرآنی به شمار می‌رود و مراجعه‌کننده را تا حدود زیادی بی‌نیاز می‌سازد.

در تفسیر «الدر المنثور»، روایات منقول ذیل هر آیه، بدون نظم و دسته‌بندی و اظهار نظر یا جرح و تعدیل آمده و مانند گوهرهایی از هم پاشیده (=ترجمه عنوان این کتاب)، در این تفسیر پخش گردیده است.

۵. تفسیر بحرانی (البرهان)

مؤلف آن سید هاشم بحرانی، اهل کشور بحرین (د ۱۱۰۷ق) است. وی صرفاً احادیثی که در تفسیر آیات ذکر شده نقل کرده است بدون هیچ‌گونه توضیح و تفسیر یا جرح و تعدیل آن‌ها. این کار، شیوه اخباریان افراطی است. گذشته از اینکه برخی منابع وی مخدوش و فاقد اعتبار است، احادیثی را هم که از این کتابها نقل کرده، اغلب مرسل و یا ضعیف السند است.

در این تفسیر به همه آیات قرآن پرداخته نشده و تنها آیاتی تفسیر شده است که در ذیل آن‌ها روایتی - و لو مربوط به یک کلمه آن - نقل شده باشد؛ لذا این کتاب، تفسیری ناپیوسته است و نیز مؤلف در آنجا که روایات متعدّد باشد و احیاناً در تعارض باشند در مقام توجیه بر نیامده و در جهت تأویل یا رفع تعارض آن‌ها کوششی نکرده است. البته این سخن بدان معنا نیست که همه روایات این تفسیر بی‌ارزش و از درجه اعتبار ساقط باشد بلکه گاه، احادیثی درخشان که قطعاً از اهل بیت عصمت صادر شده است وجود دارد.

ب. تفسیر اجتهادی

تفسیر اجتهادی بیشتر بر درایت و عقل متکی است تا روایت و نقل؛ چون معیار سنجش و بررسی در آن، اندیشه و تدبّر است و به طور مطلق بر آثار و اخبار نقل شده اعتماد نمی‌شود. البته منکر آن نیستیم که زمینه لغزش در این عرصه فراوان است و گاه عواقب ناگواری نیز در پی دارد و به همین دلیل، احتیاط و دقت نظر - البته پس از توکل بر خدا و استعانت از وی - امری ضروری است.

کار اجتهادی در تفسیر، پدیده‌ای است که از همان روزهای نخست در عصر تابعان به وجود آمد؛ چون در آن زمان، باب اجتهاد و اظهار نظر در تفسیر گشوده شد و نقد و بررسی در آثار و اخبار منقول رواج یافت و با گذشت زمان دایره آن گسترده‌تر شد و با تنوع و چندگونگی علوم و معارف در جوامع اسلامی رو به گسترش نهاد.

در این هنگام - که تفسیر، از محدوده نقل و روایت خارج می‌گشت و پا به عرصه نقد و درایت می‌نهاد - بیم آن می‌رفت که دچار آفت «تفسیر به رأی» - که عقلاً مذموم و شرعاً ممنوع بود - گردد و به لغزشگاه و پرتگاهی عمیق منتهی گردد؛ که البته چنین شد و عملاً گروه بسیاری از پویندگان راه تفسیر، در این وادی سقوط کردند. به همین جهت لازم است محدوده و جوانب و ابعاد تفسیر به رأی - به منظور اجتناب از آن - شناخته شود. تفسیر به رأی، به طور خلاصه یکی از این دو صورت است:

۱. تکروی و استبداد در رأی در تفسیر کلام خدا؛ بدین صورت که فرد در آن، تنها بر دریافت خود از لغت و ادب اعتماد ورزد و به گفته‌ها و دیدگاهها و رهنمودهای پیشینیان و روشی که آنان در فهم آیه پیش می‌گرفتند و نیز به این حقیقت که ممکن است دلایل و قراین بسیاری - که نادیده گرفتن آن‌ها شایسته نیست - پیرامون آن آیه باشد؛ از جمله شناخت شأن و اسباب نزول آیه و شروح حوادث همزمان با آن و همچنین احادیث و اخبار رسیده از پیامبر و اهل بیت و بزرگان صحابه. نادیده گرفتن این موارد و دیگر آثار و دلایل قرین با نزول آیات، از نظر اندیشه‌ورزان، هرگز شایسته نیست و همان طور که امیر مؤمنان علیه السلام فرمودند: «هر که تکروی (استبداد رأی) ورزد به سوی تباهی می‌رود»^۱.

دانش تفسیر نیز مانند دیگر دانشها - که بشر از گذشتگان به ارث برده است - از نقطه‌ای آغاز گشته و سپس بتدریج گسترده و متنوع شده است و برای یک دانشمند سزاوار نیست که دستاوردها و تحقیقات پیشینیان را نادیده انگارد و مانند اولین کسانی که پایه‌گذار دانشی بوده‌اند، از ابتدا، آغاز کند.

خلاصه اینکه: مراجعه به دلایل و شواهد قرآنی همراه با توجه و عنایت به اقوال و آرای پیشینیان شرط اساسی شناختن کلام خداست و کسی که به آن‌ها رجوع نکند و تنها بر رأی و نظر خاص خود تکیه کند، هم خود را هلاک کرده است و هم دیگران را.

۲. اینکه شخص آیه‌ای را در نظر بگیرد و سعی کند آن را بر رأی و نظر خود منطبق سازد و بدین وسیله دیدگاه خود را با آن آیه توجیه نماید یا آن را وسیله‌ای برای تبلیغ عقیده و مسلک خویش گرداند؛ در حالی که خود بداند آن آیه هیچ ارتباطی با موضوع ندارد.

^۱ «من استبدّ برأیه هلك». نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۱۶۱.

عمده این است که منظور شخص، فهم آیه و تفسیر واقعی آن نیست بلکه هدف او تثبیت مذهب و عقیده خویش است به هر وسیله‌ای که ممکن باشد؛ آیات قرآن نیز برای او در حکم وسیله‌ای برای رسیدن به هدف خویش است؛ البته اگر تقدیر با او همسویی کند! و این تحمیل رأی بر آیه است نه تفسیر آن؛ بنابراین- طبق حدیث نبوی- جایگاه او جهنم خواهد بود.^۱

بنابراین هر که روش عقلا را در فهم کلام پیشه کند و بر دلایل و شواهد موجود تکیه نماید و به آرای علمای سلف عنایت ورزد و سپس نظر خود را در تفسیر کلام خدا بیان کند، مفسّر به رأی و مستبد به رأی و یا کسی که رأی خود را بر قرآن تحمیل سازد، نیست و تنها خداوند است که از اشتباه دور است.

تنوع تفسیر اجتهادی

آنچه شایان توجه است این است که تفسیر اجتهادی- که مبتنی بر اعمال رأی و نظر است- بر اساس استعدادها و تواناییهای علمی و ادبی و دستاوردها و آموخته‌های مفسران از علوم و معارف، متنوع و گوناگون خواهد بود؛ زیرا هر دانشمندی، تخصص علمی خود را وسیله فهم قرآن قرار می‌دهد و از زاویه دانشی که در آن تبحر دارد به قرآن می‌نگرد. بنابراین، فضل و برتری هر مفسر بر دیگران در همان مقوله‌ای است که توانایی علمی بیشتری در آن دارد؛ مثلاً کسی که ادیب برجسته‌ای است؛ در تفسیر از نظر ادبی بر دیگران تفوق و برتری دارد؛ همچنین کسانی که در فلسفه، کلام، فقه، لغت و یا حتی علوم طبیعی و ریاضی و نجوم و جز آن، صاحب‌نظرند، آیات مربوط به تخصص خود را بهتر و شایسته‌تر از دیگران- که در آن رشته تخصص ندارند- درک می‌کنند.

با توجه به همین نکته می‌توانیم تفاسیر را به انواع مختلفی تقسیم کنیم: ادبی و لغوی، کلامی و فلسفی و عرفانی، اجتماعی و علمی و یا جامع دو یا چند جنبه از موارد فوق (ویژگی بیشتر تفاسیر). البته این بدان معنا نیست که شخص ادیب، در تفسیرش تنها به ادب و لغت توجه داشته و یا فقیه صرفاً به فقه القرآن عنایت نموده است و یا متکلم و فیلسوف و عارف اختصاصاً در تفاسیر خود به علوم تخصصی خود پرداخته‌اند؛ بلکه منظور این است که در تفاسیر ادیبان صبغه ادبی غلبه دارد و تفاسیر فقها بیشتر رنگ فقهی دارد و ...؛ هر چند تفاسیر آنان فاقد مطالب دیگر تفاسیر نیست. تفاسیر فقهی تفاسیری هستند که تنها به تفسیر آیات مرتبط با احکام شرعی [= آیات الاحکام] متعلق به عمل مکلفین می‌پردازند و به همین جهت جزو تفاسیر موضوعی به شمار می‌آیند و به بخشی از آیات قرآن می‌پردازند.

نظر مشهور این است که حدود پانصد آیه فقهی در قرآن وجود دارد گرچه نظر ارجح این است که آیات مرتبط با اعمال مکلفان (آیات الاحکام) از پانصد آیه بسیار بیشتر است و تقریباً به دو هزار آیه می‌رسد

تفسیر اجتهادی جامع، از قدیمی‌ترین انواع تفسیر، پس از تفسیر نقلی است و به جوانب مختلف تفسیر از نظر لغت، ادب، فقه و کلام، متناسب با علوم متداول همان عصر پرداخته است. البته بر بعضی تفاسیر این دسته، با توجه به تخصص و تبحری که صاحب آن در ادب و فقه و کلام دارد، صبغه تخصصی غالب است، ولی نه چندان که این تفاسیر را از زمره تفاسیر اجتهادی جامع خارج سازد. تفسیر تبیان شیخ طوسی (د ۴۶۰) و مجمع البیان شیخ طبرسی (د ۵۴۸) از جمله تفاسیر جامع به حساب می‌آیند.

برخی از تفاسیر، بیشتر به جنبه‌های ادبی (لغت، بلاغت، نحو و دیگر جوانب ادبیات عرب) عنایت داشته و همان رنگ و بو را به خود گرفته‌اند؛ و این از زاویه تخصص این مفسران نشأت گرفته است: مثل تفسیر کشاف فخر رازی.

تفسیر در عصر جدید

گسترش علم و فلسفه، نیازهای پیچیده جوامع برای راهیابی به معنویت و سعادت، دگرگون شدن لوازم و ابزار زندگی، درخواست از دین برای پاسخگویی به نیازهای بشر و جامعه و باور به توان قرآن برای پاسخگویی به نیازمندی‌های بشر

^۱ «من قال فی القرآن برأیه فلیتوباً مقعده من النار»، تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۷.

در همه اعصار از ویژگی های عصر حاضرند که از قرن چهاردهم شروع می شود، از این رو در عصر جدید تحولی بزرگ و همه جانبه در شیوه های تفسیری و سبک های مختلف آن و روش های جدید در تفسیر موضوعی پدیدار شد. تاریخ تفسیر در یک قرن اخیر با نهضت های اجتماعی، به ویژه نهضت های اصلاح دینی در سراسر جهان اسلام همراه بوده است. نهضت نوخواهی و نواندیشی در عالم اسلام، خاستگاه و خواسته های دینی و نیز دنیوی داشته است. سلسله جنبان نهضت های اصلاح طلبی در جهان اسلام، مواجهه گسترده با فرهنگ غرب بوده است که به شیوه مستقیم و غیرمستقیم بر ارزش ها و نگرش های جامعه اسلامی به ویژه و در درجه اول بر تحصیل کرده ها و روشنفکران اثر نهاده است. خصوصیت اصلی این نهضت ها در این بوده است که اسلام را دین پویا و یک نظام کامل دینی و دنیوی و اخلاقی، سیاسی، عبادی و اجتماعی می دیده اند.

تفسیرنگاری در قرن اخیر نه فقط به سبب انبوه تفاسیر با مکتب ها و مشرب های متفاوت بلکه به علت یاد شده و تحول دیدگاه تفسیرنویسی از دیدگاه فردی و اخروی به دیدگاه اجتماعی، از هر قرن دیگر ممتاز است. بازگشت به قرآن و نهضت عظیم تفسیرنویسی در این دوره، بارزترین مشخصه انقلاب اصلاحی فراگیر است؛ برای نمونه سید جمال الدین اسدآبادی و شیخ محمد عبده مقالات پرشور و برانگیزاننده خود را در نشریه العروة الوثقی به آیات قرآن و تفسیر آیاتی مستند می کردند که اهمیت اجتماعی بیشتری داشت.

شیخ محمد عبده مکتب جدیدی در تفسیر قرآن و متفاوت از مکتب تفسیرنویسی قدیم با دو ویژگی ابداع کرد:

۱. اعتماد بسیار به عقل در فهم مراد خداوند. ۲. کوشش برای توافق دادن اسلام با تمدن غرب یا ارزش ها و معیارهای جدید زندگی. گفتنی است انکار معجزات و توجیه مادی آن ها از ضعف های تفسیر اوست.

طنطاوی (د. ۱۳۵۸ق) از شاگردان عبده، «الجواهر فی تفسیر القرآن» را با گرایش افراطی به علم و قیاس حقایق قرآن با علوم جدید تدوین کرد.

احمد مصطفی مراغی در تفسیر المراغی هرچند در سبک تفسیری و خطوط اصلی، تابع مکتب تفسیری عبده است، برخلاف وی به آرای مفسران قدیم و احادیث رسول اکرم (ص) و سلف صالح، آگاه تر و متعهدتر است و از تفسیر و توجیه آیات بر مبنای یافته های علوم جدید خودداری می کند. سید قطب نیز از مصلحانی است که به قصد اصلاحگری به قرآن و تفسیر آن پرداخت و تفسیر فی ظلال القرآن را نگاشت.

در همین دوره، آیت الله طالقانی از مفسران و مصلحان مبارز شیعه نیز تفسیر فارسی خود، پرتوی از قرآن (شامل سوره حمد تا آیه ۲۸ سوره نساء و جزء آخر قرآن) را با عنایت به مباحث اجتماعی و اصلاحی با گرایش هدایتی - تربیتی و توجه به مسائل علمی و اعجاز قرآن تدوین کرد.

علامه سید محمدحسین طباطبایی (د. ۱۴۰۲ ق) از مفسران بزرگ معاصر نیز تفسیر کم نظیر المیزان فی تفسیر القرآن را به روش تفسیر قرآن به قرآن و با گرایش ادبی - اجتماعی تدوین کرده است. جمع بین دو روش تفسیر موضوعی و ترتیبی، توجه به وحدت موضوعی و انسجام سور و وحدت کلی حاکم بر همه قرآن از ویژگی های این تفسیرند. شایان ذکر است افزون بر تفاسیر یاد شده در این دوره تفاسیر فراوان دیگری نیز در جهان اسلام نگارش شده اند که به برخی از مهم ترین آن ها اشاره می شود:

۱. تفسیر القرآن و هو الهدی والفرقان، تألیف سید احمد خان هندی. وی با این پندار نادرست که معجزه، نقض و خرق قوانین طبیعی است آن را نمی پذیرد و معجزات پیامبران در قرآن را تأویل می کند؛ برای نمونه شکافته شدن دریا برای حضرت موسی (ع) را به جزر و مد تأویل می کند. او همچنین با این توجیه که قوانین طبیعی تخطی ناپذیرند، تأثیر دعا را رد می کند.

۲. الهدایة والعرفان فی تفسیر القرآن بالقرآن، که تقریباً خلاصه ای از تفسیر سید احمد خان و به تقلید از او و بر اساس تفسیر قرآن به قرآن تألیف شده است. مؤلف سعی کرده است قرآن را تنها از راه مراجعه به متن آن تفسیر کند. بر این

اساس، روایات را به کلی کنار نهاده و از این رهگذر، بخشی از مطالب مسلم میان مسلمانان را انکار و ادعاهای عجیبی را به قرآن نسبت داده است.

۳. دو تفسیر بیان المعانی اثر سید عبدالقادر ملاحویش آل غازی (د. ۱۳۸۲ق) و التفسیر الحدیث تألیف عزه دروزه (د ۱۴۰۴ق) که بر اساس ترتیب نزول تدوین شده‌اند.

۴. تفسیر من وحی القرآن تألیف سید محمدحسین فضل الله (اهل لبنان) که تفسیری تربیتی - اجتماعی است. به گفته آیت‌الله معرفت، این تفسیر به سبب داشتن سبک جالب ادبی و امتزاج آن با سبک علمی، ممتاز و برجسته است و خواننده را به خود جذب می‌کند.

۵. تفسیر نمونه اثر آیت الله مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلاء حوزه علمیه قم که تفسیری است با گرایش عصری و اجتماعی که به زبان روان و برای پاسخگویی به نیازهای نسل کنونی تألیف شده است.

۶. التفسیر الکاشف نگاشته شیخ محمدجواد مغنیه که تفسیری است اجتهادی با سبکی جدید و متناسب با نیازهای جامعه در عصر کنونی. این تفسیر، مفاهیم قرآن را موجز و متناسب با مقتضیات زمان و با عباراتی زیبا و محکم و ادله ای متین و معقول بیان کرده و تفسیری جامع، کامل و پاسخگو به پرسش‌های نسل جدید است.

۷. الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنه اثر محمد صادقی که در ۳۰ مجلد و به روش تفسیر قرآن به قرآن تدوین شده است، هرچند در آن از روایات و تحلیل و استدلال‌های عقلی و علمی نیز غفلت نشده است.

۸. مخزن العرفان تألیف بانو امین اصفهانی که تفسیری است اجتهادی، جامع و کامل و به سبکی تربیتی - اخلاقی و عرفانی و مبتنی بر تهذیب نفس و تزکیه اخلاق که به گونه ای نیکو نوشته شده است.

۹. التفسیر الاثری الجامع تألیف محمدهادی معرفت که در نوع خود از بهترین تفاسیر تدوین شده در سال‌های اخیر است، هرچند مؤلف به تکمیل آن موفق نشد. روش وی در این تفسیر، روایی - تحلیلی است. این تفسیر مقدمه ای دقیق و عمیق درباره تفسیر و فهم قرآن دارد و مؤلف کوشیده تا روایات صحیح را از ناصحیح شناسایی کند.

۱۰. تسنیم تألیف آیت الله جوادی آملی که با محوریت روش تفسیر قرآن به قرآن و بهره‌گیری از روش‌های تفسیر قرآن به سنت و عقل با هدف پاسخگویی به نیازهای زمان در حال نگارش است. این تفسیر که گرایش اخلاقی، تربیتی، معرفتی و اجتماعی دارد تاکنون ۳۷ جلد آن منتشر شده است.

از ویژگی‌های این دوره رشد و بالندگی نگارش تفسیر به سبک موضوعی است که در نگاشته‌های تفسیری سلف، کمتر به چشم می‌خورد، هرچند مشابه آن در برخی آثار گذشته نظیر تفسیر آیات الاحکام شیعه مشاهده می‌شود.